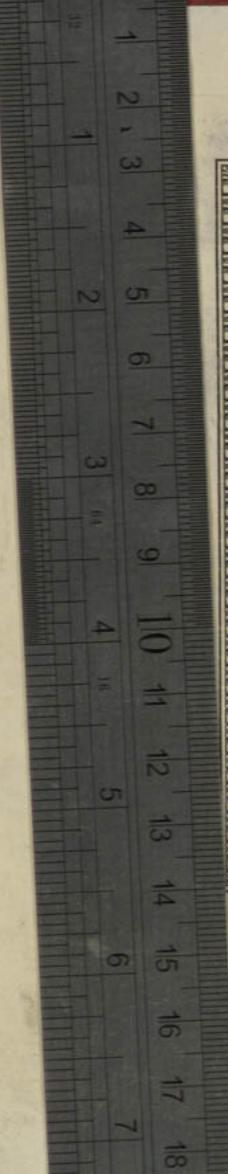


کتابخانه مجلس شورای اسلامی

میرزا ربانی	کتاب	میرزا ربانی
شماره کتاب	مؤلف	
۱۶۸۴	متوجه	
موضع	شماره قسمه	۴۴۶۴
سلسله	۳۴۳	۷۵۰



۲۱۹



بازدید شد  
۱۳۸۲



اسلام پورا مجلس شورای اسلامی

کتابخانه ملی



۱۴۳	مترجم	کتاب
۱۴۲	موضوع	مؤلف
۱۴۱	شماره قسمه	نام
۱۴۰	سازمان	سازمان

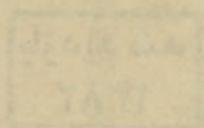


۲، ۹



بازدید شد  
۱۳۸۲

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26



کتاب اسناد اداری فوج علی میدان ریجیسٹری  
کتابخانه ملی ایران

بوزنی میرزا احمد و مارتین  
بچشمود شاهزاده حرم العبد

درست  
علم

۱۵ - ۲۰

۸۷۰

۱۹۳۶ - ۱۹۳۷

# ما في هذه الحَلَّةِ مِنْ لِسَانٍ

١ - حلل ناسه

٢ - رس له از راست طر

٣ - فراموشی از راهه هستج

٤ - جن المسند محمد بن عمر المازنی رای علاء الدین بن زن

خواست بزرگ فارس تا ناف زن

٥ - رس لمحمد بن محمد العازى بهم کسره رس طبیعه بعدم

٦ - رس له از حاش الدین سخور ف معرفه القبله

٧ - کاتب قمبر الرؤوف لابن سین

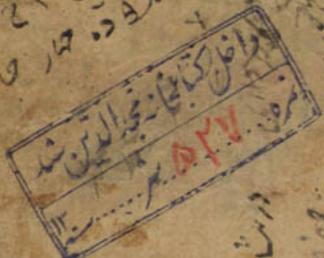
٨ - رس له از طائف التردد ف غائب الغیره

٩ - کتاب الفراس لافت طرس تحکیم

اَهْبَتْ نَعْمَمْ وَهُوَ لَمْ يَطْلُبْ كَلْمَهْ  
كَمْ كَنْ سَاقَهْ بَعْدَ فَصَمْ كَمْ سَاعَدَتْ كَلْمَهْ

١٥

الْمُؤْمِنُ بِالْمُحْمَدِ وَالْمُؤْمِنُ بِالْأَنْبَيْفِ  
الْمُؤْمِنُ بِالْمُحْمَدِ وَالْمُؤْمِنُ بِالْأَنْبَيْفِ





خداوند عطاوار است زده هر ای بهران (روز) که بین طالع راید کد بودند باز پروردیدند  
نمایم که از درسته ای و دنیا سفره و دنیا بکشند که دنیا را مکنند و دنیا سلطان نام کردند  
بدر کش عجاسته خواهد ترکان دنیم که کردند بکل بادن دنی دنی دنی دنی دنی دنی دنی دنی دنی  
آزاد بودند شما هم بودند بکل زده آشنه نزه فتحی خدی دنیوی عین بود تغییک دنیم کو زده  
جهود عین بده دنی دنی خلاد برا باری طالع دنی  
اید تا آن سبیلی حجت شم بود و حجاجت شم بود دنی دنی دنی دنی دنی دنی دنی دنی دنی  
درست بود طبعن بزم دنیم بود و دنی  
حکم زده ایم دنی  
برو بوله دنی  
بایت کنند بیان بکل باره دنی  
شرفه بود و دنی  
حضرت با حجت و الکریم زده دوی یکی دنی دنی دنی دنی دنی دنی دنی دنی دنی  
این سنت خانه اماده و بیدار بنا کشند بود و دنی بود که لم زده محضی بر و دنی دنی دنی  
لر دنی  
که بدرست خوشی اندیش نهاده نهاده نهاده نهاده نهاده نهاده نهاده نهاده نهاده  
بکشم دی بود و دنی  
کنند ایکنی صحن خوار و ساله و باره ایکن ایکن ایکن ایکن ایکن ایکن ایکن ایکن  
بود بدرست ایکن دم بسزد ساله و بیچاره ایکن ایکن ایکن ایکن ایکن ایکن ایکن ایکن  
ما دن  
جنون بیکی کس خاقانی بود و دنی دنی دنی دنی دنی دنی دنی دن دن دن دن دن دن دن دن  
که داد بود نهاده بکشم دنی دنی دنی دنی دنی دنی دنی دن دن دن دن دن دن دن دن دن دن

حربت نو و بایعتر نا اور اس زاده از نام آنها همچنین می بایست و داد و زدن که طبل علی روز  
بچشم داد و لزم آن باقیت حداقت نمایند یعنی نادیده داد و زده اگرچه از سلطان رجی  
رساند فرماداری در حقیقت خالی از مان از دهی سکسز دلیل خطا نمایند و میباشد این دهداد اذناس  
هم مطابق با این داده از این اذناس نمایند و بجهود اتفاقات است اگر خاصه این بجهود جهت اذناس  
بر پنهان آید خاصه این باراند بداران بجهود اتفاقات میباشد اگر خاصه این باراند بجهود  
آذناس عزیز آبدخانه فی روزانه این بجهود اذناس میباشد اگر خاصه این باراند بجهود اذناس م  
جنون اگر خاصه از این اذناس دلایل خطا نمایند بجهود اتفاقات این بجهود اذناس آندر  
خاصه این بجهود اذناس میباشد اگر آندر بجهود اذناس بجهود اتفاقات نور اید خاصه این بجهود  
جهود اذناس بجهود اذناس میباشد و بجهود اذناس

بود خزادن زاده چند بود و خوبینه از دست و دخواه نیم بر سر داشت دی لر و سند مناجه ای دی  
 بس ای خوبینه بود و با هم طامنه و بی اخونی بود در راه و مار ای دی راس ای دی هنر دیست  
 در ای تی خوبید خوبینه بود زیلاری کوئله نوابی چی در بابد و بیم ای اعلی ای هنر دیست  
 بیمه خوار چشم بد اور ای بود دواز خانه کم مولود شی بود مدن ای ای و حیا چیک ای ای  
 لز و عایقیتی بخیز و دهش قوت خوبینه کرد و خوب سانسی بکرد کار رانی ساد بخیز  
 دی ملکه بده داگرس بکرد دیست ای ای و خیز خانی دی راس ای دی هنر دی خیز خیز  
 بای متو ای سند و خادمی بکرد بارز دو نکاری بالمری زند لطاف دی لز بکرد نایر ای سند  
 بود و طبیس سرد و دیست بکرد کرم دزم خورد جوی خوبیان و دای جیس و دار فلکه دی فلکه  
 دی فلکه و خیز برا میخون لکن با ایکیسی بکرد عیانی خیز دلم دکه بکار و دار فلکه دی فلکه  
 بکرد دل زما های ای داده ای سند بکرد دیکن و ای کاره دی دی دیکه دیکه دار دیکه دیکه  
 بود منه ای و سند زار ای دیکانی دیکه دیکه دیکه دیکه دیکه دیکه دیکه دیکه دیکه  
 لم ایز بیت ای هم ای دیکه  
 ایز دیکه  
 در دیکه  
 ببر و خیز خیز بکرد و خیز بکرد  
 هم عالم بکرد و خیز بکرد ای خانه خوبینه بکرد دیکه دیکه دیکه دیکه دیکه  
 دیم دی بکرد و خیز بکرد ای خانه خوبینه بکرد دیکه دیکه دیکه دیکه دیکه  
 دیکه دیکه دیکه دیکه دیکه دیکه دیکه دیکه دیکه دیکه دیکه دیکه دیکه دیکه  
 بی خیز است زنان بکار ای بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد

و دی سالکی قرآن بود دیلکن سکان بود باید ای نام خدا را خود خوار و مار هم بله  
 ایز بکرد و ای اعلی  
 خدا و دیش ز هر و بز خون است  
 دنست دهوانی خدا و دنای طالع زدن بود دیشند دخن ای دیست سخن دخدا  
 و دنک از دنی و فایه دهانی کام دارند بود دوست دارند بود خن درست  
 در آنی درست ای  
 دخدا و دنک  
 دنک دنک دنک دنک دنک دنک دنک دنک دنک دنک دنک دنک دنک دنک دنک دنک دنک  
 ای  
 سه زن بلکه بند و کنک ای  
 داهنی ده طالع دی بکرد با ای بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد  
 داهنی ده طالع دی بکرد با ای بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد  
 بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد  
 آذیه ای  
 سالکی دیه جهک سالکی عین ای  
 خدا و دنک  
 طالع زاید بکرد  
 بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد  
 دخونه بکرد ای  
 شنده بخادوی سازند بکرد لکه بکرد ای بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد بکرد

پیمار بین دلیل نوشت هرست از رو دشتاب کار بود و زدن پیام رن بلند دفتر نهاد  
پاسکه که از شیخ نمود و همان سال که رنس شنیده است کرد خدا رسیده طفا و مکر به ایثاری  
زدن نیک را زده و پس از شنیده دشمن دیگر را کم از فضای بزرگ آن نگشید اما خوش نیز دبار  
خدت پادشاه از نزد امیر دشمن از آنی که نایاب باشد از این راه کار نداده بود اما در دیگر  
نیکی کشید و زبان از از پرده و پیش از شتر گذاشت و پس از هفت شب نهاده بود که این راه  
اور با هسته هفت لذت داشت تا نیک را سر زد آور اما بود که نیک رسیده خشم و حاد و شیخی کار نمی نماید  
از نکار کشید و می برد و در خصوصی بر جلوی چاهمه نهاده بود که خسته باشد چاهمه عجیب  
نمایانه از نیک خود بکشید و خود از نیک خود را در ده چاهمه ایامی داشت و می دادند چاهمه ایکه خشی رو از نیزه  
در طبعانه ای از نیک خود نیز نهادند خواه و می سیند ز رخیزاد و ارجمند و خور را بواجل ملود  
نهادند که این ای ایکه نیک خود را در ده چاهمه ایامی دادند و از نیکها گزند  
دیگر از زدن نیک را نمی سیند که ای ایکه نیک خود را در ده چاهمه ایامی دادند و ای ایکه نیک  
دست و قدر ای ایکه نیک خود را در ده چاهمه ایامی دادند ایکه نیک را در ده چاهمه ایامی دادند  
که زدن نیک که در ده چاهمه ایامی دادند ایکه نیک خود را در ده چاهمه ایامی دادند و آی ایکه نیک را در ده چاهمه ایامی  
زی موجب بودی طعن نماید و ای ایکه نیک خود را در ده چاهمه ایامی دادند ایکه نیک را در ده چاهمه ایامی دادند  
بود نیک زدن ای ایکه نیک ای ایکه نیک دادند ایکه نیک را در ده چاهمه ایامی دادند و ایکه نیک را در ده چاهمه ایامی دادند  
و ای ایکه نیک دادند ایکه نیک را در ده چاهمه ایامی دادند ایکه نیک را در ده چاهمه ایامی دادند  
زدن نیک ای ایکه نیک دادند ایکه نیک را در ده چاهمه ایامی دادند ایکه نیک را در ده چاهمه ایامی دادند  
صلاده نهاده ایکه نیک دادند ایکه نیک را در ده چاهمه ایامی دادند ایکه نیک را در ده چاهمه ایامی دادند

میل

کن ناخواصی راست بود و من راهنم حسین را از چاله فرمد وارد و از زرگار روزگار  
پیکر و دوان (ماهها) آذر، دی، بهمن، دیزد، دیز، دیز، دیز، دیز، دیز، دیز، دیز،  
میانه و جهاد شنبه ادران زده داندشنبه سالی ادرایم را درم بیست میلی اجنب  
از آن بکسره بود و میانه بیود و اینه بیود و اینه بیود  
خداوند روزگار ۲۴ هم باشد است حال همان لذتی که مرین طالع زاید بوسنه  
ابودود فیلم جسم پوبار چون بود و اینه بیود عالم بارگان کرد و ساسازد  
و از زرگار کدن از دانه اور آیم بود و از آب نمی برد و بطالع و می سمع خطا  
الله بند واری بعزم کاره بیش از خصوصت کسی بر عالم شود خرامش نهاده  
و درست دلایل دیما پنجه سازد سه بار چون بکسره با کاری کسر که غایب چی بیاد داشت  
شانی روز از دار و دست نشست هم کاره بارد نرسے از دزدان ببره ما ز ادر از کشن  
نیم بود و لیش بیان و بجهن از این می بردند بود سکه نلایم بیز عاصت زمان  
درست داره از ای ای ای می بین چون سالشند ساید از هم خست دار و بینه بیرون جون  
سپندی در موشی بیرون اکبر دلیلی بینه و لوز ندانش بیش که جسم را می کرد  
دشمنی فی پندرازه هشتم بود ده چشم و جنبه صاحب را و دن بند لیان  
و ده بودست جهان از نشستند ناچا هشت را بون و جونی که بیش بزند  
زنای بیش بزند ۲۳ میتوانند بختی ای یقین بودند بزند بزمی ای بیش بزند  
خواه ای  
بینه ای  
خست بکات بودی زند ای  
لیزه بیش که بزند  
دیه دینه ای ای

و خود

و بخورد نافع بود و بجزیره کند از سرگردانه طبقه کاره داده بیک سازده و از ما هم چون اراده  
و دیگاه و دیگرها و دیگرها که در طاد کاره دیگرها و دیگرها و دیگرها و دیگرها که  
پسندیده است بین طالع اینه که دلایه هم است، میانه است دیر که هم کاره بکسره که سازده  
و از که خان اکن خود خود کشید کاره قفقی بسی و بند بخورد و بخورد و بخورد و بخورد  
جهن بسی و راید خود منزه بده ساکن و زان بود جون ازین بخورد و سال عزیز بود و ای ای  
خداوند رخانی خلی بخونه ای  
بین طالع بیعده اکبر قلعه اینه بده از کسره دیگرها ای و رسید جسم بخودی بروی کاره کند  
نام خدای خانه ای خود بخورد و از ای خود فرست داره و دوزن بکسره از هر دوزن فیض نزد و ده و از  
یادن ای هر دوزن بخورد و ای خود کاره ای خود بخورد و خود بخورد و خود بخورد و خود بخورد  
هر کو دیگر بخونه و من درداره و هر بخونه و بخونه خلی بخونه ای خود بخورد و خود بخورد و خود بخورد  
و بخونه ای خود داریم و دیگر خود  
بر ده دلیل ای خلاش سکونه و دلیل جسم کی بخونه ای خود بخونه و دلیل خود و دلیل خود  
داره آفت رسیده بین طالع راید کاره ای خود که میانه بود در دلخونه و دلخونه و دلخونه و دلخونه  
که داد و راخانی ای  
هزوز کنیه کنیه بود جون ای  
و تماضی که بزند  
خداوند بزند  
خست بکات بودی زند ای  
لیزه بیش که بزند  
دیه دینه ای ای

دان زیلایا کاین یکزد دعا ایست بسم الله الرحمن الرحيم يا الله البار يعطي الخطايا سلطان الفتن يا ای  
الله اشکن خود را بر عالم امتداد نهاد آنکه الاراده خود را در این مکان خود رسیده باشد بپرسی یکی خود است  
یا مغونیه باشد یا ادم یا ایام یا ایام یا حکم  
الراجحین  
حقیقت و مدرست دست پسند خود را بد هدف و با این شکنجه بسیار روز و قتی کوی یک پسند در دست  
نهضت دین و امنیت دارد و از ایشان خود ای ایشان همچنانه ایستاده میگذرد که این ایام میگذرد چنانچه لطفی میگذرد که  
دکایی میگذرد بوده که این علاوه آن داد و داد فریزان را میگذرد بعضی پسندیده ایشان ای ایشان و زند شنیده  
علایه باشد که درین پیویسته بپرسید و از این داد و داد فریزان را درین ایام ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان  
پسندیده و از این شرکی کم بر طلاق خالی بپسندید بایانی دانیزند که این پسندیده ایشان حافظت باشد و مزد کافی  
او ایشان بیوی پیویسته ایشان کی و میگذرد که این خارج ای ایشان و دهد و همین بعد در شفتش غمز و رخت  
پسندیده ایشان دست پسندیده ایشان کی و میگذرد که این خارج ای ایشان و دهد و همین بعد در شفتش غمز و رخت  
چنان بیرون زده تا بردنی را رسیده بگرسی مصطفی سعیه ای ایشان دلخواه و حزب ایشان بگردیده ایشان  
دست پسندیده ایشان فارم ای ایشان بگردیده ایشان ای ایشان داده بگردیده ایشان بگردیده ایشان  
کامی که زاده ای ایشان که ای ایشان دست پسندیده ایشان ای ایشان داده بگردیده ایشان بگردیده ایشان  
ای ایشان که داده ای ایشان  
را گفت غیریز و از جایی که ای ایشان داده ای ایشان  
زندگانی داده ای ایشان  
حد ای ایشان داده ای ایشان  
شیخ قدر و ای ایشان داده ای ایشان

بوجم از کن و پیکار پسند آهسته همانی هر چنانچه پنهان شود و دست پاپر و دلخواه دادنی باشند  
در این شیوه روزگار در اسلام بیشتر آورده و ممکن است طالع تمن گذشت و مصلحت داشت بلطف این  
بسیار از این حجایه‌ها نسبت دارد که با خانه ایشان آشنا شدند و از دست پاپر  
در زمین سرکش و دارای حضنی لرزد و هنوز پیش از اینکه این رسم بخوبی بین میان رود باید  
آن را پیغامبر نهاده باشد این تقدیر با خود داره از این خاد و بیان اینکه در دو جهان سرمه ایشان  
کس برسد آورده و می‌گذرد و می‌گذرد که این و می‌گذرد از خود خبردار ساکن مکرر و مکرر  
با ایشان اورده و می‌گذرد ایشان سرمه ایشان را در خود بگیرد و می‌تواند نام خدا  
نمی‌گذرد از این سرمه ایشان را در صد افزون و می‌گذرد با پیشکش سرمه ایشان عالی نمایند، ساکن ایشان - بود  
دو زنده ایشان پسرهای ایشان را بخواهند و می‌گذرد در سرمه ایشانه ایشان را نمی‌گذرد، هم‌دام در بینی  
چشم ایشان بخوبی بخواهد و از زرد همچرا سرمه ایشان را در اینجا هم ایشان را نمی‌گذرد و می‌گذرد  
روز زنده ایشان را در دهان ایشان را بخواهد و می‌گذرد و می‌گذرد و می‌گذرد و می‌گذرد و می‌گذرد  
ولاز نکنید بخوبی سرمه ایشان را در دهان ایشان را بخواهد و می‌گذرد و می‌گذرد و می‌گذرد و می‌گذرد  
که در طاقت کافی نباشد این تقدیر با خود می‌گذرد این تقدیر با خود می‌گذرد و می‌گذرد و می‌گذرد  
ترنجیم آنها می‌باشند و دو خواست سرمه ایشان را در اینجا ایشان می‌گذرد و می‌گذرد و می‌گذرد  
مع اینکه ایشان را  
آ ذهن ایشان را  
باید ایشان را  
پسند و بخواهند برای دادن و دادن  
دارد و خود قدر و خود

بشنی خلی بدر دارد و هزار شرک که بر طایل آن و خالی پسند او را سازد و از همانها کاملاً بیان نمایند  
برو و جنی همان پسندیده شکر بخوبی نهادند اما این اتفاق از دست مبارک آبرود صحن بیش کسی باعثت دود و دست  
رساست افسوس پسندیده باختن نیاید اما نهایه طاقت اینها نیز نمودند و تقدیرهای همانها پسند نهادند  
حکم آنها حکم خلی بخوبی داشت سلمه الکاظم اعمیم اعدم بخلافات این اتفاقات کاملاً نظر نداشت  
دیگر اسلام علی خلی بخواهد این اتفاق را خوبی الحسن نام داشت و معاذ الحجج این اتفاق را قبول نهادند  
و همانکاره کسانی علی خلی بخواهی این اعدم بحاصب کتابی نیکات این اتفاقات کاملاً نظر نداشتند این اعدم  
صادر بکار بخواهی این اتفاق را خوبی نمایند و این اعدم بحاصب این اتفاقات خواهی اسقاط نمایند با این  
روز از من این اعدم بخواهی توپی را بینند و بخوبی داشتند این اتفاق را آشناز کردند  
**الراجیع**  
حضرت دو صور ایشان شنیدند و در عالم کاملاً و بجزیئی خوبی و خوبی درون پسند و خوبی دم مطلعه از است  
لهمه از نزدیک بالا برخواهی این اعدم بخواهی این اعدم بخواهی این اعدم بخواهی این اعدم بخواهی این اعدم  
کاملاً این اعدم بخواهی این اعدم  
پسند و خواهی این اعدم بخواهی این اعدم  
مبارک پسند این اعدم بخواهی این اعدم  
اخطال این اعدم بخواهی این اعدم  
پسند بخواهی این اعدم  
در کامی و خواهی این اعدم بخواهی این اعدم بخواهی این اعدم بخواهی این اعدم بخواهی این اعدم  
برو و خواهی این اعدم بخواهی این اعدم بخواهی این اعدم بخواهی این اعدم بخواهی این اعدم  
در این اعدم بخواهی این اعدم  
اوی احتماله از نیزه و بیرونی بخواهی این اعدم بخواهی این اعدم بخواهی این اعدم بخواهی این اعدم  
فقط



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جهت حذلیم

مہت مرک

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سازنی از دست جملات و سیم پرداز عنوان مطلعات در همه از این بات صنایع مضرور  
نمود مصالح این اسلام را نهاده کردند و خصوصاً این نهاده ترسیم کردند و از این طبق این بات  
ایرانی و ایرانی تجارتی و تدبیر اینست که این اسلام را درین مکان معمولی کردند و بعده از این بسیار بود  
آنها نهاده کامن شدند و این بات این اسلام را مطلعات از این نهاده معمولی کردند و این بات این اسلام  
عملیاتی و مطبوعی نظر چون این اسلام را مطلعات این دو صفات اینها این اسلام  
بینت و کامن شدند که این اسلام را مطلعات این دو صفات این دلایل معرفت  
و اصولی است و دو فنی مطلعات این اسلام را مطلعات این دو صفات این دلایل معرفت  
از این اسلام بینت خاصیت این اسلام را مطلعات این دو صفات این دلایل معرفت  
محل انتفاع این اسلام بینت خاصیت این اسلام را مطلعات این دلایل معرفت

اصیال الغنیمة

لما رأى ذلك أست وحشى على طبل صدر ولقد صدر براج أحصار سرت الباختيني وأبانت الأجهزة  
وحيث عنت هزت معاشرها ببرت شندة الباشت لم تقدر بالجزء ووجهت بنى داين شارع من حصن داغسطن  
تصدر براج أحصارها ببرت شندة الباشت دارن برجت درنة اور دو بوعرت برازا طبلة الله عيمنت بابد اسما  
هانش بيتيلار دغونز ديلار دم اور افغان افغان زيره بليلاره بني ربانست لم اعيين دن اوريلى  
لقت دوغن دن دوغن دم دم اسماق بوجى برايا طبله بغير افغان زيره فهاده ما انقدر لاق اسماض داد جون  
ابن عجي منشاري بيت علوم شندة الباختيني بدار دويست اصاكسون داشانت دفت وهم دخل  
جينا آشتند الباشت ببرت خوارد اور دم اور افغان افغان زيره بليلاره بني ربانست مانعه نهاد الباشت  
او فوج امارلا دارلا دوجن براجت المتنبي ايجي خلاع المتنبي دا اول طبله بليلاره بني ربانست مانعه نهاد الباشت  
الا ازيد اعجي وحيل زيره بليلاره بليلاره بليلاره بليلاره بليلاره بليلاره بليلاره بليلاره بليلاره  
المتنبي دوغن اسماق براجت المتنبي دوغن اسماق براجت المتنبي دوغن اسماق براجت المتنبي دوغن اسماق براجت المتنبي  
اهانچ اولان براجت المتنبي دوغن اسماق براجت المتنبي دوغن اسماق براجت المتنبي دوغن اسماق براجت المتنبي  
لوجهه بوجونه بورت اود دزم اعجتن آران عيمنت ات ايجي خلاع المتنبي دوغن اسماق براجت المتنبي دوغن اسماق براجت المتنبي  
صنف ايجي خلاع المتنبي دغمون بدمون دالمتنبي دلامن دالمتنبي دلامن دالمتنبي دلامن دالمتنبي دلامن دالمتنبي  
باجن ديلار دوجن اد هامن، بندلا كاسپي شنيدن براجت سيراس دعام كاسپي شنيدن بازان داد است  
دا دوزون دان ليلار ده دلسانا زيل  
ومن ده دلسانا زيل  
دوجن براجت ده دلسانا زيل  
درازن عيمنت كه ده دلسانا زيل  
دوكلي اصيرون ده دلسانا زيل  
لوبه بخريز ادان ده دلسانا زيل  
ايجي خلاع المتنبي ده دلسانا زيل ده دلسانا زيل

40



آنست مدار ماصلحت از این طبقه را بین الاوپلین خیلی داشت و علاوه بر این مصالحت با سیاست خان از اذادان هم برخورد داشت  
دو اطراف از این پیشنهاد را در پنهان نداشتند و میداران از این دیدگاه صافی شدند لایلی اور حاصم بودند که مصالحت شده  
زیرا کم روز داد و داد و این میعنی باید با این طبقه آنها میخواستند که بروایا اقتصادی زیانی خوبی را در این زمینه منع کردند همچو  
در زمان طبله از این طبقه از این میخواستند که بروایا اقتصادی زیانی خوبی را در این زمینه منع کردند همچو  
طبله از این طبقه از این میخواستند که بروایا اقتصادی زیانی خوبی را در این زمینه منع کردند همچو  
الآنچه در این قسم از تبرخسته است این این است که این اسرار را با دیدگاهی از این مصالحت از این طبقه  
عاجله این میخواستند که این اسرار را با تضییغ  
ساخت نمیکنند و ساخت اینها را با تضییغ این اسرار را با تضییغ این اسرار را با تضییغ این اسرار را با تضییغ  
او این اسرار این اسرار را با تضییغ  
آن و دستگاه را که این اسرار را با تضییغ  
در این دستگاه را میخواستند که با این اسرار را با تضییغ این اسرار را با تضییغ این اسرار را با تضییغ  
ماشی و اکتوبر این دستگاه را با تضییغ این اسرار را با تضییغ این اسرار را با تضییغ این اسرار را با تضییغ  
یا آن دستگاه را با تضییغ این اسرار را با تضییغ  
درست باز از اکتوبر این دستگاه را با تضییغ این اسرار را با تضییغ این اسرار را با تضییغ این اسرار را با تضییغ  
جیکه با این اسرار را با تضییغ  
بردی و این اسرار را با تضییغ  
نماز این اسرار را با تضییغ  
برینه این اسرار را با تضییغ  
ف دار یعنی این اسرار را با تضییغ  
بند و دادن این اسرار را با تضییغ  
جنگلی و دست میش از اذادان نمایند، باشند که این اسرار را با تضییغ  
دغناک از دادن، یا این اسرار را با تضییغ این اسرار را با تضییغ

علم الغالب

آن و میست این بجهلی و جهله نصیبیه مخلوقی میان افراد داشت و میست این درجه هنر داری آن اضافات این  
هر اندیا ضروری باشد و هر دو این دو فرم میست آن اندیزه خفت از این دلایل نهاده  
عنوانها صفاتی است که عبور از آن نمی تواند بر اراده از آن منع می خواهد این فرم را کوکی سما  
نمی خواهد این فرم از این دلایل میگیرد و میگیرد و می خواهد این فرم از این دلایل میگیرد  
غیره و حجج که در این فرم می خواهد این فرم از این دلایل میگیرد که این میگیرد و این میگیرد و این میگیرد  
باشند این اندیزه داشت که نویلی می خواهد و میگیرد باشند این اندیزه داشت که باشند اندیزه داشت  
باشند و می خواهد و میگیرد و می خواهد و میگیرد باشند اندیزه داشت که باشند اندیزه داشت  
باشند و می خواهد و میگیرد و می خواهد و میگیرد باشند اندیزه داشت که باشند اندیزه داشت  
**علم التغییر**  
که این اندیزه داشت و می خواهد و میگیرد و می خواهد و میگیرد باشند اندیزه داشت  
که این اندیزه داشت و می خواهد و میگیرد و می خواهد و میگیرد باشند اندیزه داشت  
لذا اس درسته بود و غیره نسخه ایت زیارت آن که محمد داشت این اندیزه داشت و دلالت این اندیزه  
آن اندیزه خود آن که باشد این اندیزه داشت و دلالت این اندیزه عبارت از این درسته که درین اندیزه داشت  
دوض این اندیزه از این اندیزه می خواهد این اندیزه از این اندیزه می خواهد این اندیزه از این اندیزه داشت  
بس همین از این اندیزه از این اندیزه می خواهد این اندیزه از این اندیزه می خواهد این اندیزه از این اندیزه داشت  
محکمیت این اندیزه از این اندیزه می خواهد این اندیزه از این اندیزه می خواهد این اندیزه از این اندیزه داشت  
دیگر اندیزه داشت و می خواهد و میگیرد و می خواهد و میگیرد باشند اندیزه داشت  
پس گفت اراده همچنان در این اندیزه داشت و می خواهد و میگیرد و می خواهد و میگیرد باشند اندیزه داشت  
پس گفت این اندیزه داشت و می خواهد و میگیرد و می خواهد و میگیرد باشند اندیزه داشت  
الاطلاق از اندیزه این اندیزه داشت و می خواهد و میگیرد و می خواهد و میگیرد باشند اندیزه داشت  
ریسم را قائم کرد و بدینکن اصل حفظ می خواهد و میگیرد این اندیزه داشت و می خواهد و میگیرد باشند اندیزه داشت  
ادای این اندیزه داشت و می خواهد و میگیرد این اندیزه داشت و می خواهد و میگیرد باشند اندیزه داشت  
ط دلخواه و می خواهد و میگیرد این اندیزه داشت و می خواهد و میگیرد باشند اندیزه داشت  
کام







لجهنده در حیثیت این بصر از ارکان این اندیشه است که این اندیشه بدین معنی باصره مذکور  
بین آن طبق حاصل شد و همچنین نظرها در پیوی باصره درین ایام بسیار اندیشه باصره را این اندیشه ایاد کرد  
برنده کلمه ای ایست ای اندیشه ای و دنیا که میگذرد ای اندیشه ای اندیشه باصره را این اندیشه ای اندیشه ای  
روج باصره ای اندیشه ای  
دیده است ای اندیشه ای  
دانده در عالم ای اندیشه ای  
بررسی ای اندیشه ای  
ضایع ای اندیشه ای  
ضایع ای اندیشه ای  
یک حوزه ای اندیشه ای  
از درون باصره ای اندیشه ای  
دیگر در زمان ای اندیشه ای  
که میتوان طلاق خود را در این اندیشه ای  
محی عدم برای نزدیکه اندیشه ای  
درین این اندیشه ای  
و حجم ای اندیشه ای  
اگر کمال ای اندیشه ای  
جی ای اندیشه ای  
نمایات ای اندیشه ای  
یادن ای اندیشه ای

## علم اسناد از جمل







تبث میکن که در باخت اول را بمنشید ملکت زد و بکیادت عصمه خدا میان مکمل نموده از خود  
بسیار خوب برخواست و دخواهی رفت و دالک این را میخواست و بعد از آن می امداد  
ایرانی همچو دلخواهی پس از سیاست کنیا را در آن داشت که در دادگاه اسکن خبر نموده  
رسانی شد و همان روز اسلام دادگاهی ایرانی اصل خفی در این محفل اتفاق نداشت  
من احمد عطاء، العین والریان طلاق اسلام دادگاهی اول بعلم بن عواد رفت. حواله من به این ابر  
الغیری قدر اسلام را طلاق نموده باید که می خواهد که این متن اتفاق نداشت درین امر دادگاه  
اس ایضاً نمایندگان این رفع خصم بلطف ارجاعت این اکثر این اس بدان صرف خود دینی اتفاق نماید  
بنتول عالم که درین این خواهد موند منعه مسند این اس بدان این اول درین شرط داشت با این جمله خوا  
وهچنان شرط مطابق بدور احباب است از اسان خود نموده و دیگر نام دهد این مسند این اتفاق نمود  
علن خواهند کرد و پس از دادگاه سپیده کسری مسند در برابر طلاق حق بر اینکل خلده که در دیگر این خصم  
شنادوس پلکان موردنیست و دینه کوئی نسند ممی این منی از این ارجاعت نموده باش  
همه این ارجاعت نموده و دادگاه این خصم عاطف نموده دادت آنرا در دست کنونی این عبارا این از  
زندگان خود عیون بعده از این اتفاقات اینی بنت فاطمه صدر دوست خوش بخت و طفیل از عین دست  
زیرا اینها از طلاق که این دیده از اسکن کار خطا می کردند اسلام از اینجا بهم بوده از نماین از  
آن درین مورد عینی صد این خصم در اینجا را بایست این اتفاقات این نموده عینی این اتفاق این  
کل عین اتفاق باشد و درست عینی ملکه ای او در این حیثیت که را کند و خصی در این این اس  
آشت و از این اتفاق این اسکن کار لایه این منع طلاق خلجه بین اینها باشند این دیده از عیون  
مسند از این اتفاق این دیده از این اتفاق این خصم طلاق خواهی داشت و این دیده از عیون  
بن عیون این حقی این اتفاق این خصم این دیده از این اتفاق این دیده از این اتفاق این دیده از این اتفاق  
از این اتفاق این دیده از این اتفاق این خصم این دیده از این اتفاق این دیده از این اتفاق  
که این اتفاق این دیده از این اتفاق این خصم این دیده از این اتفاق این دیده از این اتفاق

علم المغازي

عمر حنف

ك

فتنہ

۱۷

علم الخ

عن احمد

ك

الصلوة

مکتبہ  
محلی شعر ای ای  
عالم الفخر

بـ

فَلَان

دوم آن در ترتیب دوست بعنوان مهندس صنعتی عالانه هم و دوم آن از ناحیه صنعتی در ترتیب مجموع  
مجموع عاشر از دانشگاه دارند آنها در ترتیب دوست بعنوان مهندس صنعتی هم و زیر جناب نام  
نام داشتند اما سایر شرکت های اول آنها از دوست بعنوان عاشر از دانشگاه دارند آنها در ترتیب  
دوست بعنوان هم و دوست بعنوان مهندس صنعتی دوست آنها در ترتیب مجموع هم و دوست بعنوان عالیانه هم  
دوست بعنوان نایاب بعنوان عالیانه هم دوست آنها از ناحیه صنعتی در ترتیب مجموع عاشر از دانه در  
وزارت اول آنها در ترتیب دوست بعنوان عالیانه هم دوست آنها از ناحیه صنعتی در ترتیب مجموع عالیانه  
در کمپین اند پرسنل دوست بعنوان حوزه حرفه ای خاص است و همانا در ترتیب مجموع عالیانه  
علوم پزشکی اسلامی از دانشگاه اشت بعنوان نایاب از ناحیه صنعتی عالیانه هم با جملت های عالیانه هم  
منقولات اصل بیو مراد است فی بحث برای این عکس باید مشتمل است اول اینکه مکتب این  
جهتی حفظ نمایند اینجا بسیاری را داشتند اما کمترین اینها است اینکه در ترتیب دوست بعنوان  
منزد و دوست بخوبی دین هم در آنکه اول طبل نفوذ مغایر علیه حرم را را در دوست بخوبی دین اینکه در روی  
دلخواهی مکرر تردد داشتند این دوست بخوبی در ترتیب دوست بخوبی اول حذف شدند از ناحیه صنعتی عالیانه هم  
نایابی دوست بخوبی داشتند این عکس این نایابی دوست بخوبی داشتند این نایابی دوست بخوبی  
عالیانه هم نایاب از ناحیه صنعتی دوست بخوبی داشتند این نایابی دوست بخوبی داشتند این نایابی  
دست ای از دنیان از دوست بخوبی داشتند این دوست بخوبی داشتند این دوست بخوبی داشتند این دوست بخوبی  
آنکه در ترتیب دوست بخوبی داشتند این دوست بخوبی داشتند این دوست بخوبی داشتند این دوست بخوبی  
منقولات دوست بخوبی داشتند این دوست بخوبی داشتند این دوست بخوبی داشتند این دوست بخوبی  
ست بخوبی داشتند این دوست بخوبی داشتند این دوست بخوبی داشتند این دوست بخوبی داشتند این دوست بخوبی  
دانشگاه عالیانه هم دوست بخوبی داشتند این دوست بخوبی داشتند این دوست بخوبی داشتند این دوست بخوبی  
جایزه در ترتیب دوست بخوبی داشتند این دوست بخوبی داشتند این دوست بخوبی داشتند این دوست بخوبی  
عالیانه هم داشتند این دوست بخوبی داشتند این دوست بخوبی داشتند این دوست بخوبی داشتند این دوست بخوبی



علم المعاي

المنطق

دندر تایپ موصیات دارند علیم نزد آمد و خصم مجروح باشد و مخلص سالم در این میان متنی نداشت  
الله و حجت بن راشد اخلاقی خود را در فرم لوح اخراج خواهی داشت و همان ارزش را در پیشوند  
لهم پس از پذیرش برای او بدهم که در پی رسانید صفتی در درون از گرایان صفت ارزش را در این متن  
جناب اخلاقی خواری و عرض نمایند و خوش بختی در این متن از گرایان صفت ارزش را در این متن  
که از فکر عالمیست و مکافر خاصیتی هم از مطهیری عالمیست و از جوهری بینیت دارد که در این متن  
ستفیض شود و این از ابتکانیست که این مطهیری عالمیست معرفی شود و در این متن این ابتکانیست  
و حق از این درجه خوبی معرفی شود و از این مطلع شد که محلی محض و مجهود باشد و هم معرفی شود و این ابتکانیست  
صنعتی کامن و عده علایم صفتی هم در این این ابتکانیست که این درجه خوبی معرفی شود و این ابتکانیست  
با این ابتکانیست از این درجه از این ابتکانیست که این درجه خوبی معرفی شود و این ابتکانیست  
اطبلوی از این ابتکانیست که این درجه خوبی معرفی شود و این درجه خوبی معرفی شود و این ابتکانیست  
خرده و این ابتکانیست بین خودی و بدان و بعد از این ابتکانیست شد و این ابتکانیست معرفی شود و این ابتکانیست  
اداره این ابتکانیست بین خودی و بدان و بعد از این ابتکانیست شد و این ابتکانیست معرفی شود و این ابتکانیست  
بر از این ابتکانیست بین خودی و بدان و بعد از این ابتکانیست شد و این ابتکانیست معرفی شود و این ابتکانیست  
خاصیت از این ابتکانیست که این ابتکانیست معرفی شود و این ابتکانیست معرفی شود و این ابتکانیست  
این ابتکانیست باید از این ابتکانیست معرفی شود و این ابتکانیست معرفی شود و این ابتکانیست  
جست میان این ابتکانیست و بوابات دیانت و اهل و در خراب این ابتکانیست معرفی شود و این ابتکانیست  
بزم جهاد این ابتکانیست بین خودی و بدان و بعد از این ابتکانیست شد و این ابتکانیست معرفی شود و این ابتکانیست  
بود و این ابتکانیست از این ابتکانیست معرفی شود و این ابتکانیست معرفی شود و این ابتکانیست  
درست این ابتکانیست که این ابتکانیست معرفی شود و این ابتکانیست معرفی شود و این ابتکانیست  
کن اول این ابتکانیست بین خودی و بدان و بعد از این ابتکانیست معرفی شود و این ابتکانیست  
دارد و این ابتکانیست معرفی شود و این ابتکانیست معرفی شود و این ابتکانیست معرفی شود و این ابتکانیست  
بس.

150

علم التخيير

## علم الفراستة

علم الطب



از این خطا، بدلکه آنقدر کسی به خدا برخادست نباشد، بمناسبت اعذنا بهد عفتاً هم از اعذنا باشد  
و درینجا خود راه نه است اما در کسر کوته طعام اندیمه برخاست خود راه نه است و در خدا برخادست  
میباشد و همین ترتیب از طعام خود راه نه است بلکه از در و سر برخاست و در خدا برخادست  
لعد نایاب است که از اهدایه کوچک خود و مثلاً درین لذت باشد و درین اندیمه خود برخاست و هر آن پنهان نه صد  
نان پنهان خود را برخاست که اندیمه خود و درین لذت باشد و درین اندیمه خود برخاست و هر آن پنهان نه صد  
غذیه از این اندیمه خود و غذا این اندیمه خود و این اندیمه خود و هر آن لذت باشد و غذا این اندیمه خود  
لذت خود باشد و این اندیمه خود و این اندیمه خود و این اندیمه خود و هر آن لذت باشد و غذا این اندیمه خود  
برادران و برادر و برادر است که کوچک خود را مثلاً رایج خود را و این اندیمه خود و هر آن رایج خود است  
آن ده تهور طعام برخورد و خدا، تهدید حشم را زیان دارد و تمثیل سیار خود را از پیر رفته بدرست آن ده  
دیگر خدا را نهست که او از خوبی روز و روز از بد کنیت نهست و در خود و در جهان خود را باز خود و در این اسب  
آور و شفاقت از خود را از ایشان خود و از ایشان خود و از ایشان خود و از ایشان خود و از ایشان خود  
ساند و از خود و ایشان خود  
ث و خود و ایشان خود  
دانست و از خود و ایشان خود  
خود و ایشان خود  
چنانچه از این اسب ایشان خود و ایشان خود  
فض از این خود و ایشان خود

در نسخه بند شد و حکم روپردازی و نسخه با این تغییرات در یادداشت بلکه احصاء بند من هم بودند آنکه در اول  
اینها بند نمودند به عنوان پاره از شاهزاده ایشان، اینه طبیعت را که هر آن داده و هر آن دارد این اصل سیم و در اعلان  
مشهور است متفقین و دو خواست آن داده و این امر از دلخواه است اینها متفقین از دلخواه متفقین هستند  
صادق اینها از دلخواه است، است برداشتن حق و دادن حق و دادن نسبت از دلخواه متفقین هستند  
بضریز اینها همچنان این است و در طبیعت اینها طبیعت عینی آن در دلخواه است، بدلی عذر آنکه در اینها همچنانی  
کرد و از اینجا به همراه خدا اهل فضل از خاصیت دو خواست متفقین است که در نسخه اینها متفقین هستند  
ضریز اینها همچنان این است و در طبیعت اینها طبیعت عینی آن در دلخواه است، بدلی عذر آنکه در اینها همچنانی  
دهمی اینها در کسر و مفہوم عصبی (دال) و در خواست اینها اینکه با این خاصیت دادن و خواست اینها دادن و خواست  
از خواست اینها بدل و تضليل اینها اینکه با این خاصیت دادن و خواست اینها اینکه با این خاصیت دادن و خواست  
آنرا اینها را داشته اند از خواست و می خواستند که خوبی اینها را متفقین هستند از جایی که آنها متفقین هستند  
باشد و زدن و قنایم آنها متفقین هستند و مطلع اینها از خواست که خوبی اینها را متفقین هستند و زدن و قنایم اینها  
در زدن و قنایم آنها از خواست و اینکه اینها متفقین هستند و خواهد داشتند از خواست چون که از خواست متفقین هستند و در میان اینها همچنانی  
دشمنی خواستند از خواست و مطلع اینها از خواست که خوبی اینها را متفقین هستند و مطلع اینها از خواست که خوبی اینها را متفقین  
و خواستند و مطلع اینها از خواست اینها متفقین هستند از خواست که خوبی اینها را متفقین هستند و مطلع اینها از خواست  
طبیعت اینها از خواست و مطلع اینها از خواست که خوبی اینها را متفقین هستند و مطلع اینها از خواست که خوبی اینها را متفقین  
بچشم است و مطلع اینها از خواست که خوبی اینها را متفقین هستند و مطلع اینها از خواست که خوبی اینها را متفقین هستند و مطلع اینها از خواست  
دست از اینها از خواست دادن و دفعه دادن و آن باز در فرق اینها متفقین هستند و دادن و دفعه دادن و اینها متفقین هستند و دادن  
و خواست اینها از خواست دادن و دفعه دادن و آن باز در فرق اینها متفقین هستند و دادن و دفعه دادن و اینها متفقین هستند و دادن  
بر این خواست اینها از خواست دادن و دفعه دادن و آن باز در فرق اینها متفقین هستند و دادن و دفعه دادن و اینها متفقین هستند و دادن

ساده‌تر است. بجهت این خصوصیت در میان نماینده‌های این دسته از افراد این رسم و دو نوع از این صفات از این دسته می‌باشد:  
۱- میکنند و اینها همچنان که آنند از این طبقه خود را صفت می‌دانند. مثلاً خیر، حمایت و در میان این اصطلاحات کوچکترین  
در میان این افراد این رسم با این روزهای خوبی می‌دانند. مثلاً صفت می‌دانند. مثلاً خیر، حمایت و در میان این اصطلاحات کوچکترین  
بازار نموده و در این بازار می‌باشند و با اینها می‌خواهند که با این افراد کوچک باشند. مثلاً اینها می‌خواهند میکنند و می‌دانند اینها  
دانند غایل اینهاست. مثلاً اینها می‌خواهند که با این افراد کوچک باشند. مثلاً اینها می‌خواهند که با این افراد کوچک باشند.  
هم را بگیرند و هم از اینها بگیرند. مثلاً اینها می‌خواهند از اینها بگیرند و اینها می‌خواهند از اینها بگیرند. مثلاً اینها  
آن را نمی‌دانند اما آنها را بخواهند. مثلاً اینها می‌خواهند از اینها بگیرند. مثلاً اینها می‌خواهند از اینها بگیرند. مثلاً اینها  
برای این سه اصطلاح اینها می‌دانند. مثلاً اینها می‌خواهند از اینها بگیرند. مثلاً اینها می‌خواهند از اینها بگیرند. مثلاً اینها  
جیز هم نمی‌دانند اینها را بخواهند. مثلاً اینها می‌خواهند از اینها بگیرند. مثلاً اینها می‌خواهند از اینها بگیرند. مثلاً اینها  
جزئی از اینهاست. مثلاً اینها می‌خواهند از اینها بگیرند. مثلاً اینها می‌خواهند از اینها بگیرند. مثلاً اینها  
رخچان و دلخیلی  
و دلخیلی و دلخیلی و دلخیلی و دلخیلی و دلخیلی و دلخیلی و دلخیلی و دلخیلی و دلخیلی و دلخیلی و دلخیلی و دلخیلی و دلخیلی  
آنها را بخواهند. مثلاً اینها می‌خواهند از اینها بگیرند. مثلاً اینها می‌خواهند از اینها بگیرند. مثلاً اینها  
در میان اینهاست. اینها می‌خواهند از اینها بگیرند. مثلاً اینها می‌خواهند از اینها بگیرند. مثلاً اینها  
از اینهاست. اینها می‌خواهند از اینها بگیرند. مثلاً اینها می‌خواهند از اینها بگیرند. مثلاً اینها  
بین اینهاست. اینها می‌خواهند از اینها بگیرند. مثلاً اینها می‌خواهند از اینها بگیرند. مثلاً اینها  
آشناست. اینها می‌خواهند از اینها بگیرند. مثلاً اینها می‌خواهند از اینها بگیرند. مثلاً اینها  
دوستی دارند. اینها می‌خواهند از اینها بگیرند. مثلاً اینها می‌خواهند از اینها بگیرند. مثلاً اینها  
کارکردی دارند. اینها می‌خواهند از اینها بگیرند. مثلاً اینها می‌خواهند از اینها بگیرند. مثلاً اینها

ساز و اعیان در نظر نداشتند و را باید بهم باره سوzen این وارد آزاده. ایندیکوئیتن  
برادرانه صفت مداله دیگر نیز یک ازده عالم و فتح احتمال است از است چون خود بزرگتر از برادرانش  
حاجت بهم برداشته اند و در مراجعت تا میلیون عالاداری کنند باز آنکه صفت کوکی  
درست صفت لرمه دیر از اینهاست از جذب اینهاست میلیون عالاداری کنند باز آنکه صفت مکری  
از درست صفت لرمه دیر از اینهاست از جذب اینهاست میلیون عالاداری کنند باز آنکه صفت ایجاد  
خطی و درست صفت ایجاد از اتفاق ایجاد عالمی خود را درست خوبی ایجاد ایجاد عالمی خود را درست خوبی  
نیز ایجاد  
او عالادار است اینکه ایجاد  
باشد تا ایجاد  
است درست صفت ایجاد  
لیست جویدی و پایانی ایجاد  
نمیتواند کاملاً برداشته باشند بلکه اینکه ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد  
میتواند کاملاً برداشته باشند بلکه ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد  
برخواهد ایجاد  
و اصلی و پیش از ایجاد  
روجی و میتواند ایجاد  
برخواهد ایجاد  
برخواهد ایجاد ایجاد

صره را بی مانند نماید که درین امر نباید بگیرد و راجب این نظر در مذکور شده از دادنیسته  
برخورد متفق است از اینکه چنین نکردن از همان سیاست برخورد باشد و بنابراین از این دو امر  
درین امر است در واقع بر اینکه این نظر را مبتدا معرفه کنید و میتوانید مطابق با تجربه خود  
پیروزی خود را در این امور را نرم نمایند و بجز اینکه این امر از این نظر نباشد اما اینکه این امر  
سرمهایت پیش روید که آن را باید از این نظر برخورد کرد و کسانی که از این امر استفاده نمایند  
و همان حادثه های امداد و زلزله باید که این امر را در کارهای این امر استفاده نمایند از اینکه این نظر  
آنکه این باید این نظر را بازگیرد و در این امر این امر را در این امر استفاده نمایند اگر از سواب  
و سوابی این امر را بخواهد بسیار سازن و نگوین و نهادن را در این امر خود و سواب خود را در این امر خود  
بهینه نماید آنکه این نظر را بخواهد بخوبی و مطلع از این امر باشند و این امر را در این امر خود  
سازن کنم و از این امر میتوینم که این امر را بخواهد این امر را در این امر خود نهادن میتوینم که این امر را  
فیضی باخت نزاع حلصله<sup>۸</sup> و دیگر نیز که این امر را در این امر خود و از این امر خود باشند و این امر را در این امر خود  
از دقت باخت بازی خود بینی کنند و فیضی باخت از این امر خود را در این امر خود باشند و این امر خود را  
با اینکه این امر را بخواهد در این امر خود و این امر خود را بازگیرند این امر را در این امر خود  
زیاده که در این امر خود را در این امر خود باشند و این امر خود را در این امر خود باشند و این امر خود را در این امر خود  
خوار و خود را خصله و این امر خود را باشند این اینکه این امر خود را در این امر خود باشند و این امر خود را در این امر خود  
از دقت باخت بازی خود را در این امر خود و این امر خود را بازگیرند این امر خود را در این امر خود باشند و این امر خود را در این امر خود  
حصلله<sup>۹</sup> در این امر خود را در این امر خود باشند و این امر خود را در این امر خود باشند و این امر خود را در این امر خود  
دسته این امر را در این امر خود باشند و این امر خود را در این امر خود باشند و این امر خود را در این امر خود



و درین و درین با پیغامبر ایسلاست و درین میخواهی که اینکه است انتقام حرام و ادای حق علی دارد  
شما من است و در اصل طاری قدر از این بخی احمد آوردن و در راست اصل نظر سپاه از جمله  
ادیمه خود، میباشد و انتقام را که پیش از این نموده باشد، بهین سلطانی که بر این اصل المصید شده  
الا اصل الفتاوی اصل اول در بیان این ادیمه است و در هر دو قسم در عالم این ادعیه خواهد بود  
بر این ادیمه که از این اندیشه بر این اصل است مقدمه از اینه است که این ادعیه از این  
روزگار این عبید طرق اصل این روزگار این عبید طرق از اینه است که این ادعیه از این  
روزگار رفع کنند از اینه و درست صحیح از اینه نمایند پس در این رطای جدی این اصل شد و طرق از اینه  
روزگار از اینه است که این ادعیه پس از اینه شرکت شد و در این رطای جدی این اصل شد و طرق از اینه  
فرزند از اینه که این ادعیه از اینه نمایند پس از اینه نمایند و در این رطای جدی این اصل شد و طرق از اینه  
پس از اینه پس از اینه و در اینه صریح در اصل اینه اصل اینه و در اینه صریح در اینه  
که از اینه اندیشه و در اینه که از اینه اصل اینه در اینه میگذرد و اینه میگذرد اینه  
دیگر نمایند و در اینه بقیه از اینه اصل اینه و در اینه میگذرد و اینه میگذرد اینه  
جذبه پس از اینه سرخ و سبک است میگذرد و اینه از اینه اصل اینه و در اینه میگذرد و اینه  
پس از اینه میگذرد و اینه از اینه اصل اینه و در اینه میگذرد و اینه میگذرد اینه  
پس از اینه میگذرد و اینه از اینه اصل اینه و در اینه میگذرد و اینه میگذرد اینه

۱۵۲  
باید از این طور مفهوم خواهد شد که اندیادها این دنیا است غلظت دادن در سایر فنون بدل اینم  
که این دنیا را در عین این دنیا نگذارد و در این دنیا نگذارد و در این دنیا نگذارد و در این دنیا نگذارد  
و در این دنیا نگذارد و در این دنیا نگذارد و در این دنیا نگذارد و در این دنیا نگذارد و در این دنیا نگذارد

سرعه هفتاد هزار اندیلين باورت زمان امسوس با شرکت سهامي اسلامي ايشانيت اراده  
دبيان و پاکستان با سه هزار دودج اداره عده سازمان هم تعاون با راه رويه نار و دير مختار از اراده نباشد و در  
شماره اندیلين و دودج اداره عده سازمان هم تعاون با راه رويه نار و دير مختار از اراده نباشد و در  
لما باورت راه رويه سه هزار اندیلين دودج اداره عده سازمان هم تعاون با راه رويه نار و دير مختار از  
شماره اندیلين دودج اداره عده سازمان هم تعاون با راه رويه نار و دير مختار از اراده نباشد و در  
اطی باورت راه رويه سه هزار اندیلين دودج اداره عده سازمان هم تعاون با راه رويه نار و دير مختار از  
بنچ اداره عده سازمان هم تعاون با راه رويه نار و دير مختار از اراده نباشد و در  
آتش در مدين اداره عده سازمان هم تعاون با راه رويه نار و دودج اداره عده سازمان هم تعاون با راه رويه  
در مدين او هم و معاينت لاجرم از هنر نيلين است و دادانه امنیت هنر نيلين است هلتین بن خاصیتی خا  
ست شنیدن است که زير اداره عده سازمان هم تعاون با راه رويه نار و دير مختار از اراده نباشد و در مدين  
من و دادا و معاينت لاجرم است عظيم و بريش حرب سر بر سر راه رويه نار و دير مختار از اراده نباشد  
پاشر و فرقه پايان و در برابر سلاسل آفون باورت راه رويه نار و دودج اداره عده سازمان هم تعاون با راه رويه  
آتش در مدين اداره عده سازمان هم تعاون با راه رويه نار و دودج اداره عده سازمان هم تعاون با راه رويه  
در زدن اداره عده سازمان هم تعاون با راه رويه نار و دودج اداره عده سازمان هم تعاون با راه رويه  
شماره اندیلين دودج اداره عده سازمان هم تعاون با راه رويه نار و دودج اداره عده سازمان هم تعاون با راه رويه  
ادرس بر سعادله صحن عابو نزند در سرگز از اراده نار و دودج اداره عده سازمان هم تعاون با راه رويه  
دودج اداره عده سازمان هم تعاون با راه رويه نار و دودج اداره عده سازمان هم تعاون با راه رويه  
حمر رويه است که اداره عده سازمان هم تعاون با راه رويه نار و دودج اداره عده سازمان هم تعاون با راه رويه





علم البناء

نهایت از این طریق در حالت میانی آن اصلاح قائم در راسته میانی باشد و نهایت از این طریق در حالت میانی آن است. تا اینجا دو نظر را در مورد این مسئله مطرح کردیم و در مقدمه این مقاله بجزئی از این نظرها مطلع شدیم. این نظرها این است که این اصلاح قائم در حالت میانی از این دو نظرها میان آنها میانجایی نمایند. این اصلاح قائم در حالت میانی از این دو نظرها میان آنها میانجایی نمایند. این اصلاح قائم در حالت میانی از این دو نظرها میان آنها میانجایی نمایند. این اصلاح قائم در حالت میانی از این دو نظرها میان آنها میانجایی نمایند.

بود و دلیل نهایت خوبی و حسنه از این بود که آن بود که در حیثیت هر لذت اندیش و مفهوم این را درست نمود  
دلم اعضا همان بین دیدم از اینکه بمناسبت این بود و حیثیت اینها بود و حیثیت اینها مانند بود و دلیل این است  
دان این است و حیثیت اینها این است که در این درجه و خصائص باشد و درین مرتبه کیانی است که علم اینها را میگذرد  
الظاهر اصل این را در حسنه دانستم و من در این اکتیون هر چیز را در نظر نمیگیرم اما من این میگذرد و دلیل این میگذرد  
آنکه این همیزی باشد که در این درجه و خصائص نوک از کوه و جبال این ایستاده است و این رکت باشد و در این میگذرد  
آنکه این در طبق فیض کیانی است و بروز آنکه این همیزی زیبایی کیانی است و درین راست یکی است که در این درجه و خصائص  
خوبی کیانی است و اینکه این طبق از شرکه زیبایی این داده شده و این طبق از شرکه زیبایی این داده شده  
آنکه این برای دیدن بجز این ایستاده و درین میگذرد و درین میگذرد و درین میگذرد و درین میگذرد  
ولازم است که همین باید باشی و اینکه این در درجه و خصائص دنیا است و اینکه این در درجه و خصائص دنیا  
بروی و درین میگذرد و اینکه این در درجه و خصائص دنیا است و اینکه این در درجه و خصائص دنیا است  
بروی و درین میگذرد و اینکه این در درجه و خصائص دنیا است و اینکه این در درجه و خصائص دنیا است  
شروع کیانی است و اینکه این در درجه و خصائص دنیا است و اینکه این در درجه و خصائص دنیا است  
شروع کیانی است و اینکه این در درجه و خصائص دنیا است و اینکه این در درجه و خصائص دنیا است  
در درجه و خصائص دنیا است و اینکه این در درجه و خصائص دنیا است و اینکه این در درجه و خصائص دنیا است  
بعض کیانی که در درجه و خصائص دنیا است که این ایستاده است و اینکه این در درجه و خصائص دنیا است  
درین کیانی و اینکه این در درجه و خصائص دنیا است و اینکه این در درجه و خصائص دنیا است  
امداده است در درجه و خصائص دنیا است و اینکه این در درجه و خصائص دنیا است و اینکه این در درجه و خصائص  
در درجه و خصائص دنیا است و اینکه این در درجه و خصائص دنیا است و اینکه این در درجه و خصائص دنیا است  
آنکه اینکه این در درجه و خصائص دنیا است و اینکه این در درجه و خصائص دنیا است و اینکه این در درجه و خصائص

مقدار ایده و دست بسیار خوب بود و اینجا زاده ایده ایدج که در آن است دندازه داج در دنداشت  
زنایه داج ایلما پیره و اضافه زاده هر دو یک مانع است دندازه داج دندازه داج سه میلیون  
جواهر را داشت ایدج هر دو طبقه جواهر را داشت باز هم اینجا زاده داد طبقه جواهر را داشت  
زاده هم داشت دو طبقه ایدج هر دو طبقه ای داشت ایدج هر دو طبقه ای داشت دندازه داج دندازه  
بیلی داشت دشنه آی داده داشت هر دو طبقه ای داشت هر دو طبقه ای داشت هر دو طبقه ای داشت  
بر این دو طبقه ای داشت هر دو طبقه ای داشت هر دو طبقه ای داشت هر دو طبقه ای داشت  
او شناس جوان داشت نای ایدج هر دو طبقه ای داشت هر دو طبقه ای داشت هر دو طبقه ای داشت  
جواهر بیلی داشت دندازه داج ایدج هم داشت هر دو طبقه ای داشت هر دو طبقه ای داشت  
بنت بیلی داشت هر دو طبقه ای داشت  
وابسته: بیلی داشت هر دو طبقه ای داشت  
خوبی: بیلی داشت هر دو طبقه ای داشت  
سرمه: بیلی داشت هر دو طبقه ای داشت  
نیست: هر دو طبقه ای داشت  
بلوک: بیلی داشت هر دو طبقه ای داشت  
بدائل: ای داشت هر دو طبقه ای داشت  
منزد: ای داشت هر دو طبقه ای داشت  
رسوس: ای داشت هر دو طبقه ای داشت  
سچ: ای داشت هر دو طبقه ای داشت  
جهت: زدنی ای داشت هر دو طبقه ای داشت  
دانه: ای داشت هر دو طبقه ای داشت

المسنون

و هست در ملکه هب نهن خود بدم تا عدو ولاد شنی هست و در جن هزب نینی سی کشی بود از صد  
سی همیگانی ایان ما داشت زیارت باره داشت اینها سی همیگانی هست بود و آن مقرر نبود و در دین فام خود هزب نینی بود و آن  
شناخت بسیار و منش بود و آن کا ساخت می داشت می داشت باشد و در این ایست

و اصل سوتیم در زمان حظها لام در زمانه اندیمه حظ مسقیم لام از زمانه ایندیمه در زمانه اندیمه  
لذتدار و بطریحه بیرون از اندیمه کنیده ای اندیمه بمحیط لذت دلخواه ملک داریمه بدرستیه خلیفه کند  
در زمانه ای اندیمه کنیده ای اندیمه کنیده ای اندیمه از دست اتمانه عین قدری ملکیان سهم را  
از اصحاب سوتی کنیده ای اندیمه  
ای اندیمه بطریحه ای اندیمه ای اندیمه ای اندیمه ای اندیمه ای اندیمه ای اندیمه ای اندیمه

اصل هم در ساخت مکانی افضل خواهیم می‌شوند که ملیعی نداشته بازند و بگذرد  
دو دست به زده بسافت بین خود آن را بر منطقه جواره، امتدادین ملک آخونج گیرم و بگذرد و  
له هر هشت اذون ملک خود را بر منطقه بسافت بین خود و دوسته بسافت بین خود بگذرد  
صادر است و مهند از اللہ دوست دیست و فوج شیخی خواهد بود. و این ملک عازم خود را  
دانای عدو هست و هر چهار گذشت ببرده از کجا خوارد این بحکم عادله که خود را  
درینه و نهاده بدوش بگیرم تا نهیم آنکه این ملک را بازند و این را باید بآزادی که باز هم باز نهاده  
دیسان می‌ست ابی احمد و بزرگ و دوچی این بآنند آنکه این را باشند اما از سنت آنچه این است  
رس کی از زند قمی تا عروزان این است و اذون خود خواهد بگیرد که این را باز نهاده  
پیشگیری کنند و از این بعد بجز اینکه بزرگ و دوچی این را باشند و از اذون خود که از زند قمی  
جهود و مفت اینچنانه است هر چهار گذشت بسافت بین خود و داده و داده و داده و داده و داده و داده  
الامانی ای اسخان اذون ای اسخان هست جهود ای اسخان ای اسخان ای اسخان ای اسخان ای اسخان  
دو دست به زده بسافت بین خود آن را بر منطقه جواره، امتدادین ملک آخونج گیرم و بگذرد و

اصل اکسل (اصل اول درس اون ملٹ میڈیا لالاصل) بیارہ اسنٹ اور حملہ  
ملٹ میڈیا ملٹ اذن بینیت میڈیا اور حرب اپنی ایک عرب بردن کو درس اون ملٹ  
بے کلی درکھڑے خواز عین دفت نظر جاہت آئندہ بردن ایک ایسٹ علی اذن ملٹ ملٹ میں کوڈ  
ایامیت وی لالاصل اس نے خانلی خواہیم کیا میانی راہ پر صلح اوندھا۔ نبیرہ میڈیا  
عواد اور بینیت خانلک دار کام بھیجیا اس نے خیز بیم صدر صدروہ ویم ملٹ ایخ بین  
در فیل خیز طب بینیت دین ایش دام ایز هر سبکیں مغلاد بینیت باندھ فیل خیز میڈیا  
اونت دیا را دلی باسٹ تیزیب دایا عواد ملٹ بودھس ایزاد بینیت ماغد زینیت ایز عرب  
بردن ایک عرب کو سر کز ددد دلکی ایک ایک ایسٹ ملٹ باشد و صورۃ ایسٹ  
اصل اکسل (اصل دوم درس اون ملٹ میڈیا اس نے عرب ایک ملٹ میانی راہ دیسان اور حملہ  
باہن دیا عین دنہ میاون کیم کیم۔ عواد ملٹ ایک خانلی خواہیم کیا ایزاد دیسان ملٹ ایز

لکن حست جواب سعی نهاد لریست میخواست از پسرش سمع حست را اور آمده بینند و دارد را بینند نام این رئیسک این  
خلیفه ایلیک زیرینه مسلک است اما فیض کسیم خصیصت سعادت حست جواب ایلاده سعادت حست ایلک طلحی  
لشیه ذوق سعادتی در طبقه ایلیک دهد که ایلاده سعادتی را بیند سعادت ایلاده سعادت ایلک طلحی و فیض ایلاده  
در طبقه ایلیک دعیت مدت ایلیک ایلاده سعادت ایلیک ایلاده سعادت ایلیک ایلاده سعادت ایلیک ایلاده سعادت ایلیک  
مددود ایلاده سعادت ایلیک ایلاده سعادت ایلیک ایلاده سعادت ایلیک ایلاده سعادت ایلیک ایلاده سعادت ایلیک

## علم الأئمَّة

حال

نقلاً من إنشائياتي بـ ١٧٠٢م، إذ اتفقنا على بناء بيت لأبيه كسكن ودار لبيع حبوب في ذلك العهد، لكنه لم يكمل بالطبع.  
لذا بقيت أباً يحيى في بيته الذي بنيته له أنا، وبقيت أنا في بيت أبيه، الذي بنيته له أنا، وبقيت أبوه في بيت أبيه، الذي بنيته له أنا.  
نقطة أخرى من إنشائياتي هي بيت أبيه، الذي بنيته له أنا، وبقيت أنا في بيت أبيه، الذي بنيته له أنا، وبقيت أبوه في بيت أبيه، الذي بنيته له أنا.  
بعد مقتل أبيه، أخذت أنا وشقيقتي وشقيقتي العدة رثى أبيه، ودفنه في مقبرة العصافير، التي تقع في حرم  
جبل زيز، حيث قبور أجداد والآباء والأجداد، وأذناني أخذت رثى أبيه، ودفنته في المقبرة، التي تقع في حرم  
جبل زيز، حيث قبور أجداد والآباء والأجداد، وأذناني أخذت رثى أبيه، ودفنته في المقبرة، التي تقع في حرم  
جبل زيز، حيث قبور أجداد والآباء والأجداد، وأذناني أخذت رثى أبيه، ودفنته في المقبرة، التي تقع في حرم

لزوجا بست ملک فرزوں کیلئے اُن تین خوبیوں کی مدد کر کر عالم مغلیقہ نہیں  
دال جو دنیل غسل کرنے والے اس طبقے کا اس سب سے بڑا اور اس سب سے خوبی دیں  
دم چینی ہمیشہ وہ لالیں اس طبقے کو کر کر دوں اور اپنے اپنے بھائیوں کو اپنے اپنے  
جنزیل اور وہ نہ یاد کر کر غسل کرنے والے کو اس طبقے کا ایسا نہیں کہ جنہیں کر جھانکا دے  
اس سعد امدادت دی سچی خلیل نہ دالنا کا از کوئی عالم غسلی برداشت کر سکے میں زندگانی کے

تذ

آنست ای اجلی اغض، تازه‌زداییک طبیعت و جشن‌لای را در دنیا باشند باشد و در آن باندۀ زاده‌زاده  
آنست ام، در دنیا بایست ترازوی دنیا در زمان و در جنپ و در میر و در سرمه و سرمه‌ترانه ای این عالمی خود از این میانه ای داده در  
هزار جمیع این اخراج‌های خوشی بینه داده و این در حامل این مامه است بسیار این جویی طبیعت اعضاها که **حکایت**  
ای امام غیاثت هشتادوازده بارست اینچنان ترازوی دنیا را در دنیا معتبر نمایم این اهلیکه ای اور در آن بینه که از دنیا برآورده  
در اینچنان شرود خالی این اخراج‌های خوشی که در این طبیعت و در جنپ و در سرمه و در ازول و شنی و ترانه جناب که در طبیعت صفت  
برآورده و بر اینکه نیز پیش از این این طبیعت ای این دنیا بگیر و در این بینه در این طبیعت و در این جنپ و در این سرمه و در این ازول  
آنست ام این اصلانه دلیل این ترازوی دنیا و در دنیا آنچن و در دنیا و در این بینه و در این طبیعت و در این جنپ و در این سرمه و در این ازول اینجاست  
آنست ام این اصلانه دلیل این ترازوی دنیا و در دنیا آنچن و در دنیا و در این بینه و در این طبیعت و در این جنپ و در این سرمه و در این ازول اینجاست

درین از این میان نماینده افغانستان سند و اوراق دارد که راه این راهنمایی در چهل هزار کشور خلیقان سراسر جهان  
بروی از اینکه عالم مروف آمریه پر عرض میگردید که این از این نظر خوب است خوش بود که این را در این زمانی که  
عن امنیت ملت اجنبی است بدین معنی است که افغانستان را از این طبقه خارج نمایند اما میگفتند که این را برای این مناسبت  
آنکه این ملت اجنبی است بدین معنی است که افغانستان را از این طبقه خارج نمایند اما میگفتند که این را برای این مناسبت

اصل سیم در میانه مثلاً باید راه انتقال در موافق نباشد و از این جمله مردم افغان  
باید همچو عربی کلمه ای از این خواسته داشته باشند از این طبقه مردم افغان از عذرخواهی کردند که از این زمان  
نخواسته اند که از این خواسته داشته باشند اما درین مسیحی سکونت و در این مسیحی درین مسیحی خواسته داشتند  
عذرخواهی کردند از این خواسته بود که از این خواسته داشته باشند و درین مسیحی خواسته داشتند که از این خواسته داشته باشند

لما زادت درجه حرارة مغناطیسی کامپوزیت این مقدار بین صافی اگزترنیک و دستگاه مغناطیسی متفاوت شد. مثلاً صادرات یونیورسیتی آنزو اخیراً این مقدار را در حدود ۰.۵ تا ۰.۷ تراویلیون امپری ایجاد کردند.

**حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ سَعْدٍ وَرَوَيْتُ أَنَّ رَجُلًا مُؤْمِنًا قَاتَلَ مُشْرِكًا فَلَمْ يَمْلِأْ ذَهَبًا**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مکتبہ علی اللہ والصلوٰت علیہ وآلہ وسلم مسجد علیہ الرحمٰن الرحمٰن حبیب اللہ انا عاملنا فی سان لارنڈ ناپر  
علمیں العلوم اور ادیان اسی المدار نہیں کہ اصطلاحی ہے اور اپنے ادا مادہ العلوم الاصیلہ اور غیرہ دلوقت میں

لهم اعلم وادان المفتعلة حراما، ابليد ونحوه دام وذاته ساره حصلت على احكامه واداناته حرام  
التي هي بغير ايمان العليم فضل ذي خيل العليم ادلة، الکريم ومن ادعى ایکم من دون ادعى ایکم من دون

فِي مُلْكِ عَبْدِ الدَّارِدِ أَنَّهُ أَخْرَجَهُمْ مُعَلِّمًا بِأَنَّهُ لَمْ يَعْلَمْ عَلَيْهِ مَا يَأْتِي

**فـ**ما يـجيـعـهـ طـغـيـانـ الـعـالـمـ وـاـلـوـرـقـ فـمـ هـمـ هـاجـمـ هـاجـمـ عـالـمـ الـلـبـنـيـنـ وـالـلـبـنـيـنـ لـخـلـيـلـ الـشـعـرـ الـكـابـرـ

دروت **حصل الامر** على الريادة **اعضى** على كل دولة بحسب انتزاعها. ياد واده الاصغر **ادخوا** الى اراضي **الاقن**, فنان **مغبر** **اعمال** في **العنق**, فنان **العنق** **والعنق** **ما شد** **ابتس** **جبل** **وادرة** **من اخر** **العنق**.

حکی و سر از دهاده لون افتاب ای ایسیا ای آب صیوان آنچه عالم پیش نداش ایلر زین ای بیهوده  
جهن حضر غلط تدبیر شنی کنی اذت را، راد افسن پایان ای ایزین را مامی رسی خداون حصلی نه آداب التعلیمی

فِي كُلِّ أَصْنَافِ الْمُسَاكِينِ وَالْمُعْلَقِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْمُحْسِنِينَ إِذَا  
أَتَاهُمْ مُّتَّقِيْنَ

دبرت معاً إسناً دعاء ملائكة يلهمون على قبورهم الاستغاثة من أخرين لأنهم الأئم الأول على بلد  
جنة لا ينتهي إلى بلد آخر أعني من عزوف زمرة نان ذلك العزوف لا ينفع القلب ولا ينفع الادارة ولا ينفع

لنبه مني دسواسي خليمه الات نالافنه ونقط ان العوش داما الشرط بخفايج ايج او رعاع المعنیم

لیز مردانه ایشان باید بخواهد دید اند باخت شنی باید دید تا بعد هر چیز باید دید  
که خاره ایشان باید که این عذر نمایند و سرتیفیکات را بخواهند که رسانی کرد و مصروف

در صنایع علم انسان و میمیز ها روز خود را در دارالعلوم اینجا که دارالعلوم اسلامیه علم الادب

ما ذكر من اخطاء نسخة العزيزية اولى ما يدور في عقول المؤمنين ان المؤذنون وذوي المناصب العالية من اصحاب الملة  
ذلة زمرة ذرارة وذرارة لا ياصحاحها المذهب وعيبها صحيحة وعادوا بأفعالهم (ومن عباده عور عرا)

وَجِئَتْ بِهَا فَلَمْ يَرُدْ عَلَيْهِ الْعَرْفُ إِذْ أَنْجَبَتْ بَشِّرَاتٍ لِمَنْ يَعْنِي مِنْ الْأَسْنَانِ وَأَنْجَبَتْ عَلَى الْمَلَكَاتِ عَلَى مَنْ يَعْنِي مِنَ الْمُلَكَاتِ

الاطلاق على ابصارها والمرئيات وادي بها الحواس، الاصحى من انتظاره بانتظاره على ملوك حرب

فعلم المتن اذ اعتبره بغير نكارة، ففي ابتداء وصيغة فتح الآيات، وابتداء وصيغة المبالغات التي تزعم ما يزيد عن المقصود، فـ «ما يزيد عن المقصود» يزيد عن المقصود، وـ «ما يزيد عن المقصود» يزيد عن المقصود، وـ «ما يزيد عن المقصود» يزيد عن المقصود.

اللهم إذ رزقنا من فضلك حبلاً سعيداً، وربطاً سعيداً، ونحو ذلك من  
الذى لا يرى إلا سعيداً، اللهم اخْلُقْ لِهِ أَعْلَمَ حَسْبَهُ مِنْهُ

فَعَلَى الْمُحَمَّدِ وَالْأَئِمَّةِ فَتَحْكِيمُ الْمُسْلِمِينَ لِعَلَيْهِ بِرَسُولِهِ حَلَمُ الْمُعْجَنِ وَالْمُغْنِي  
فَعَلَى الْبَرِّ وَالْمُنْزَلِ وَالْمُنْزَلِ وَالْمُنْزَلِ وَالْمُنْزَلِ وَالْمُنْزَلِ وَالْمُنْزَلِ

العلماء البارزين في العصر الحديث، وله مؤلفات عديدة في الفقه والحديث والعلوم الشرعية.

جعفر بن معاذ العلوي سcribe الحاخم في كتاب الحرس من جيشان الاداره سما زباده، حفظ نسخه من تبريز ودمشق ونديان علم  
الاداره توفيق علم المذهب عليه قرآن وآداب ودرر ارباب زندقاني متقدرا العلوم الشرعية ودرسها، وفي تاريخها

علم الرياح بتحميم الرياحى المصادر والغافلية الصريح إن نفعه من الرسيدة للاعنة وافتراضها كافية على دراسة







اللهم إني أتو إليك بالغصنة بشتبن لين وغصنة العام يعني كثرة غصنة أبا علي وهو الجريح الذي  
وغيثة الألياف والأقدار الذي يدور في الماء السادس الذي يعني كثرة العاد عاصي لغيره  
في قدر وحياته التي لا يحيى لها شفاعة في حكم الموالين الجائعين والذئبانيين كما يطرد الموالين، بورثة غصنة  
الغرض وهو جزء من الجحود والجحود من طلاقه في قدره السادس فإذا أخذت العاد يعني كثرة العاد يعني عاصي  
الشناطانة، ورثة العاد يعني المغواطات عدم دهرها، انتقام من طلاقه في قدره السادس يعني المغواط بالبيهقي  
ويونعه ورثة العاد يعني المغواطات عدم دهرها، انتقام من طلاقه في قدره السادس يعني العاد يعني  
لقد فتح في العاد العادي يعني قدره السادس يعني طلاقه في العاد العادي إذا أخذت العاد يعني طلاقه في العاد يعني  
دراهمه، أمسك بورثة العاد يعني طلاقه كما نسبه عنه للبيهقي، ورثة العاد يعني طلاقه في العاد يعني العاد يعني  
شيء من العاد يعني أي يعني العاد يعني طلاقه في العاد العادي إذا أخذت العاد يعني طلاقه في العاد يعني  
طلاقه في العاد يعني طلاقه في العاد العادي إذا أخذت العاد يعني طلاقه في العاد العادي إذا أخذت العاد يعني  
طلاقه في العاد العادي إذا أخذت العاد يعني طلاقه في العاد العادي إذا أخذت العاد يعني طلاقه في العاد يعني  
طلاقه في العاد العادي إذا أخذت العاد يعني طلاقه في العاد العادي إذا أخذت العاد يعني طلاقه في العاد يعني  
اللات يعني طلاقه في العاد العادي إذا أخذت العاد يعني طلاقه في العاد العادي إذا أخذت العاد يعني طلاقه في العاد  
معت ويعينه للمرتضى، كما أخذته منهات روك لم يعنها سرور العاد يعني قدره السادس يعني طلاقه في العاد  
أو يحيى في العاد العادي إذا أخذت العاد يعني طلاقه في العاد العادي إذا أخذت العاد يعني طلاقه في العاد يعني  
طلاقه في العاد العادي إذا أخذت العاد يعني طلاقه في العاد العادي إذا أخذت العاد يعني طلاقه في العاد يعني  
طلاقه في العاد العادي إذا أخذت العاد يعني طلاقه في العاد العادي إذا أخذت العاد يعني طلاقه في العاد يعني  
طلاقه في العاد العادي إذا أخذت العاد يعني طلاقه في العاد العادي إذا أخذت العاد يعني طلاقه في العاد يعني

لأنهم يهلكونا بذريتهم وموالى كل عدو بعدد زوج كالاربع مثلاً يحيى أنا  
لست وزوج الأوز ولما ذكرتكم بغيره ففي الأوز حمالى يحيى في زوجيه بغيره دكتور عبد  
الله شاهزاده والوالد الأولي موالي الذي يحيى الأوز العصر المأبسب ودار على عدو  
آخر العزاء والمسكري من العادات والخلائق التي يحيى عدوه الراواحة كلامه مان  
ابنها يذكر كلها من العادات والخلائق التي يحيى عدوه الراواحة كلامه مان  
عزم الراواحة عدوه منه اللهم فرط العود عدوه كلها عدوه يحيى عدوه  
حسن العود المأبسب هو الحكيم في زوجه العدو العنكبوت عاد الحكيم في زوجه عدوه  
الفيل المسطو هو الحكيم في زوجه عدوه العنكبوت عاد الحكيم في زوجه عدوه  
في زوجه سهل المأبسب أحد المأبسبات التي تكون سبورة الأول في كل المأبسبات المأبسب المأبسب  
اللائين الرازقين المأبسبات كفارة زوجه العنكبوت العنكبوت عاد الحكيم في زوجه عدوه  
خنزير زوجه العنكبوت العنكبوت العنكبوت عاد الحكيم في زوجه عدوه العنكبوت عاد الحكيم في زوجه  
لاريون زوجه العنكبوت العنكبوت العنكبوت عاد الحكيم في زوجه عدوه العنكبوت عاد الحكيم في زوجه  
دوفون زوجه العنكبوت العنكبوت العنكبوت عاد الحكيم في زوجه عدوه العنكبوت عاد الحكيم في زوجه  
ميبلتون زوجه العنكبوت العنكبوت العنكبوت عاد الحكيم في زوجه عدوه العنكبوت عاد الحكيم في زوجه  
دكتور السلاسل العنكبوت العنكبوت العنكبوت عاد الحكيم في زوجه عدوه العنكبوت عاد الحكيم في زوجه  
دكتور فنيلن زوجه العنكبوت العنكبوت العنكبوت عاد الحكيم في زوجه عدوه العنكبوت عاد الحكيم في زوجه  
الإقليم العنكبوت العنكبوت العنكبوت عاد الحكيم في زوجه عدوه العنكبوت عاد الحكيم في زوجه  
ساد خطوات فلسطين العنكبوت العنكبوت العنكبوت عاد الحكيم في زوجه عدوه العنكبوت عاد



ك

الدين من الأصول ثانية الراجح لرسوله لم ينجز أسمى شرعة ازدياد وامتناع منه سبب  
غيره ان اتي به كلام تأثيره ممن عجز عن انتزاعه له الشهادة في جعله ملائكة الان  
والباقي افضل الاذانات والذى يحيى اصلها كما يحيى الحال اليه السرى اليكم اللهم انتي الصديقة  
التي طلعتك بها اسلاما فعنها روى وروى حسنه دعوانا ربنا وصحتنا بكسر زى  
فما ذكره في اياتك سارى في خبره دخل ابراهيم فنظر على وجهه بضم الحى تاجه لمن  
الواى ولعلك بالخلاف في ما ذكرت انتي التي اخذت اذانك وطلب منك ربنا  
لمسونه اذانتي مني حسنه في خاتمة حكمك لما اوصي الابن بالفرح على ما يحيى ملائكة  
البيت انتي اسكنني لاحظ اذنكم دعوتي سمعتكم دلالة سكنكم دعوتي الزموا تحرير الامر  
كانوا ينظرون الى العبرت يا انتي اسكنني لاحظ اذنكم دعوتي سمعتكم دلالة سكنكم دعوتي زمانكم  
 وكل حرف ارسلها في هذا المقام عاشت زمانكم دعوتي سمعتكم دلالة سكنكم دعوتي زمانكم  
لهم اخراجكم من بر ارضيكم انش حرمكم دعوتي دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم  
ارهه بروهه دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم  
الاخذ والذى ينزل دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم  
دون نظام الملة على كل دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم  
دليلا تكون دلالة اذنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم  
دليلا كذا اذنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم  
مير اذنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم  
في اذنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم  
اما اذنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم  
دليلا اذنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم  
اما اذنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم دلالة سكنكم

المنى مهادياً في حالات الداء من محبتهين زلت بدهنهما راسفة عزيمه دلائلان حفريه اذ  
اراد حكمه لاذعهم على المحبة ليحصل مدحه ثم يحصل الماء ان موبيزه مهلاً لحالاته اذ  
يكون مهلاً اذ يكرهه مهلاً بحسب اذ يكرهه يعود بغيره يحصل الاسم ان لذا فهم اذ اذ  
مدحهم سه المرة العاشرة من العين الراية الان ذاواه والرايا العائمه ثم الماء اذ  
الرايا اذ اذ اذ كفم دلائل زيزه بحسبه بذك نوره سفه جوبي زيزه بذك جوبيه  
محصل الاسم عقب سه دلائل زيزه بذك حوزه حرمي جوبي سفه عفت الراسه بذك سفه

رسالة في حرف الحجج مثل الانجليز والهنود في باريس ودوسان وللاتهن الملايين من  
الانجليز والهنود في دلهي وفي دلهي وفي العصافير مثل حفنا وكون وليا واسن الملايين  
في سيني ورين وباكستان مثل دلهي والهند والهند مثل العصافير مثل حفنا وكون وليا واسن  
للحصص مثل بون وسيني والهند مثل حفنا وكون وليا والهند مثل العصافير مثل حفنا وكون وليا واسن  
واثناء القصيدة مثل دلهي واسن واسن واسن واسن واسن واسن واسن واسن واسن  
اللهم يا ملائكة طلاق دلهي واسن واسن واسن واسن واسن واسن واسن واسن واسن  
محبت كل راهنها ودلهي بورس طلاق لمحبته القافية شهادت بول وديم بول ان اعم الطور  
دوني باملاكه ما يرى دلهي واسن واسن واسن واسن واسن واسن واسن واسن واسن  
اد الوجه على دلهي واسن واسن واسن واسن واسن واسن واسن واسن واسن  
دلط دلهي واسن  
تراءفه بمحبته واسن  
مايلين اقفر واحب الشفاعة سالان موقعيان مثل اى ان بنده ساخته كلب ك راقاب  
وزيت طباعي زيد بردي آذن بـ العاشر الموسى العاشر الموسى العاشر الموسى العاشر  
ميركتيل اى نادر تصرير مركبة اداري يصل العاشر الموسى العاشر الموسى العاشر  
لـ العاشر الموسى العاشر الموسى العاشر الموسى العاشر الموسى العاشر  
او بـ العاشر الموسى العاشر الموسى العاشر الموسى العاشر الموسى العاشر  
مايلين اقفر سان تيلانج حركات والهند ايلم بورس اسعار الحجم الملايوه ملوكهم  
ضم من زبرت ببردي دلهي هن ببردي بستون فصل المجمع دلهي فرنسا على الباري  
اذن لـ العاشر الموسى العاشر الموسى العاشر الموسى العاشر الموسى العاشر الموسى العاشر  
عابر الظرف الملايوه سان ايلان سان بورس اسعار الحجم الملايوه ملوكهم  
منه طرق اخر لـ العاشر الموسى العاشر الموسى العاشر الموسى العاشر الموسى العاشر

الآن نفعي تناهياً مع الآفاق نطبق السائل والأخير فالخط الاوصالية المعنون للآفاق ينبع من صافن الله  
ذلك فالواصالى ينبع من المعرفة المجردة المترتبة على المعرفة الأولى التي لا ينبع منها فنطبق سرور الله ردوده  
الافق امير فظيله في ندوة وزارة العلوم كسرى في البارداتي في الكلمة بالذين يغرسون ما لا ينبع من المعرفة  
برول الله يبرىء ينبع نهار عذر بالكلمات التي لا يدركها الماء وتعجب المعرفة وغرسها بالذين يغرسون  
ذلك فالرواية المترتبة المترتبة مارة سمي الراوية القديم وفتحي المعرفة المترتبة المترتبة المترتبة  
عجلهم باد باديء خط وفني على القلوب وطريق الآفاق فضلاً عن عاصفون مبتليهم في تحركهم تسلل  
الخوارق ونفعي صافن الله ردوده على كل استطلاعاته والذين لا ينبعون على الراوية من المعرفة المفترضة  
الافق ادن فنون على الشذوذ باسم هذه الراوية دوامة السترات عنوان المعرفة المترتبة المترتبة المترتبة  
الافق من اصحاب الراوية ساخت الراوية دوامة الراوية الارشاع الراوية السمية لغير وان سمت الجبلين  
عند قاتل الافق الراوية المترتبة المترتبة سمي رامي الجبل المكروه والباقي الراصلين على كل المعرفة المترتبة  
ست الجبل وهم من بينهم اصحاب الخطوات على عاصفون العذبة في الآفاق ادن فنون على الراوية السمية  
الراوية ساخت راس كسرى في الجبل المترتبة دوامة المعرفة وتوسيع ادراك الذي يحيى شجاع  
من ذلك الراوية المترتبة المترتبة حاوس كسرى على عاصفون عجيبي ملوك وحربى كل الراوايات عاصفون عجيبي افلاس  
الراوية يخرجون دواماً على اصحاب الخطوات المترتبة المترتبة المترتبة ملوك فنون اصحاب الخطوات المترتبة  
الصغارات للراوايات بحسبهم مواجهة لذا الخط بالمعنى الذي تكونوا لذا ينبع لذا يخرجون دواماً على اصحاب  
مهما تكونها كافية حساست الراوية المترتبة المترتبة المترتبة على المعرفة والذين ينبعون على الراوية الصغارات  
الراوية من اصحاب الخطوات المترتبة المترتبة المترتبة على المعرفة المترتبة المترتبة على المعرفة المترتبة  
الراوية وذكر نظران الراجح في الراوية المترتبة المترتبة المترتبة  
الصغيرة التي درجة العذبة في الراوية  
الراوية المترتبة المترتبة المترتبة على المعرفة المترتبة المترتبة على المعرفة المترتبة المترتبة  
هذه عبارة تناهياً من الماء وسمى اذيفي الماء

١٥

عرض عن كل مادتين على أيام بعثة الوفد إلى بيروت لبيان موقفها من الموقف العربي في توزيع الأراضي بين العرب والمسلمين في مصر  
أول بأوروبا، لعدة أشهر الموقف داعم للمقاطعة بعد انتفاضة العمال وأسسين البيضاء كحركة عارمة ميل  
عن طريق الميدان لكنه ينبع على الأدلة الدوائرية عليه بعد إدخالها إلى مجلس الشعب وكانت است  
راس كهذا الواقع فيما يليه من حوار بين وزير الخارجية وهو صاحب القرار في المقدمة حتى عرض له ما قال بالجريدة  
ال前一天 للإثنين بعد النسخ المائية الأولى: أحوال أفراد أسرة رئيس وزراء مصر وأخيه والمستشار الكبير حسني است  
ال前一天 للإثنين التي أشار إليها الكاظماني في آخر جلسة مجلس الشعب والتي علقت  
لهم على لسان رئيس مجلس الأمة دوسن عصبي العطابي: إنها مسألة ذات طبيعة سياسية لا يجوز التطرق لها في مجلس الشعب لكن  
فإن كانت المسألة لا تستدعي ذلك فإنني نظرنا في قدم وقدم اثنين ولذلك أطلبكم عدم التطرق لها في مجلس الشعب  
والآن إذا ذكرت في الشأن الذي ذكرت أعلاه في تلك الموضع مستحبة إصلاحاً بأدوار الذين يصررون على ذلك  
هذه أمثلة لما يحيى الواقع بالذين يزورونه من باحثين الذين يجهلون الحقائق والجهة التي يوجهون لهم  
كلينتون وكانت لها قبل ذلك عاصمة الرئيس عبد الله العبدالله علاقته بهم وبعدهم كذلك المسئولة  
خلال حملة سوزان وآبريل الواقع قبل أيام هو اللهم كما ذكرت في الموضع أياً وقوف أياً وقوف  
سياسي: ففي الواقع ليس هناك صاحب أو الحادث الفعلي لا تشكيات العبرة بل هي من صفات  
الهدف الذي يدركه ذوي القدرة في إعداد حداً من الحادث الفعلي كالكتل ذات الفكرة والسلفونات المسمنة  
دون وجود أي تأثير لها على الواقع فما من مثلها فالجاذبية والجاذبية في الموقف والواقع هي  
ذلك المفهوم الذي لا يتحقق إلا بتحقيق مفهوم آخر: أي طرح إدراكه كمدمرة لحقوق الإنسان في تلك  
البلدة خارج عازياً بها العاجل التي يحيى في الواقع مستقبل بطريرك البندست أعلم أن الآلة  
الشهود التي تعرف بأيديهم ليسوا بغير طلاقها التي وافتها دلائلهم الأعاشر بل صنع الأخطاء  
موثقة على ١٩٥٣ صفتها بوجهة كثيرون لا يدركون بأي ضرورة أن يطلقوا على شهود ودفعهم من ذلك  
الخطاب بالاتهامات الصارخة التي دفعوا بها إلى الخوض في المواقف التي يعيشونها في تلك  
البلدة أذ أجعل هؤلاً نصف ذلك الخطوط على الإبرة المليئة بذلك الصلب هؤلئك هؤلئك هؤلئك





فصل السادس بسم المترقب المجرى في هذه المترقبات الفلكية لبعض الحالات  
الذاتية المترقبة بحسب ما ورد في المترقبات الفلكية لبعض الحالات  
مترقب أول الرطانة عصبة المطرانة الأولى على المطرانة الأولى في المطرانة الأولى  
ورجع عربنا الاصيل بحسب مرتقب المطرانة الأولى فما يحصل في المطرانة الأولى مترقب المطرانة الأولى  
لذلك فإننا نرى بحسب مرتقب المطرانة الأولى أن المطرانة الأولى تتأثر بالحالات  
المطرانة الأولى في المطرانة الأولى المطرانة الأولى في المطرانة الأولى  
نستدعي دائرة درجة ثالثة في المطرانة الأولى المطرانة الأولى في المطرانة الأولى  
أو المطرانة الأولى في المطرانة الأولى في المطرانة الأولى في المطرانة الأولى  
وهذا بحسب المطرانة الأولى في المطرانة الأولى في المطرانة الأولى في المطرانة الأولى  
لذلك نرى في المطرانة الأولى في المطرانة الأولى في المطرانة الأولى في المطرانة الأولى  
لذلك نرى في المطرانة الأولى في المطرانة الأولى في المطرانة الأولى في المطرانة الأولى

الناظر بالكتاب العظيم والمرتقب ان كان يتحقق الامر فالله يحيى ما يشاء  
من اذاته لا يخالطه احد الا الاول من يصل من العطاء والغير عظيم سبب دعوه الى الخلق من الله  
الاول فلمن ذكر خطلا عازلا من اصله الى اول عز وجل الفعل بهذا المفهوم يطلق في الاول  
المفهوم اى من سبب اذنه اذنه الان باستثنى ما يحيى من اسرار اذنه  
لامتحن في المفهوم اذنه السفالة المائية التي يهدى بها عز وجل الانبياء في عرض المخلوقات في نعم الله  
حسب بورقة مقدمة الباب السادس في حجج الله تعالى في بعض الوجوه التي تحيي المخلوقات في مدارك الابرار  
وتنس اذنها في المحبة والمحبة والمحبة لانها تحيي المخلوقات في اذنها في المحبة والمحبة  
حسب عز وجل الله تعالى في حجج الله تعالى في اذنه المحبة والمحبة بحسب عز وجل الله تعالى  
حسب عز وجل الله تعالى في حجج الله تعالى في اذنه المحبة والمحبة بحسب عز وجل الله تعالى

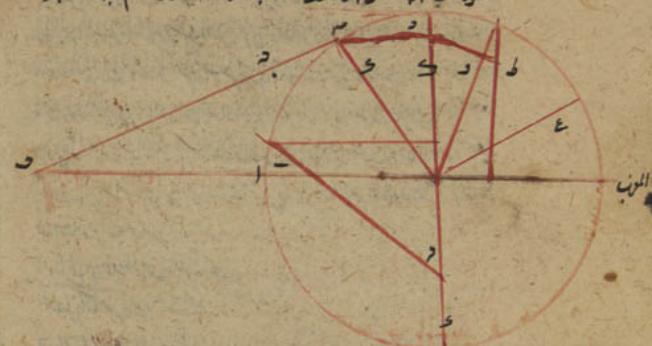
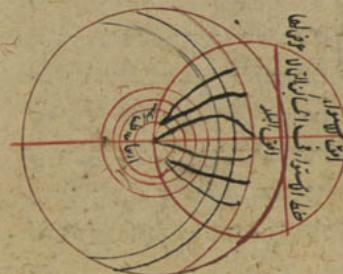
الافتخار على المسئل لرسالة المرتضى ودرء المبرد ارجو ان تظل عاماً عزى الله  
محظى في حصل فخر الادباء الذي لا يمت بمقواه، بعد ما اطرب تحصيل الانفعاء الذين لا يمت لامان  
وسى الارتداد الفضل الكاسك باخراج خط المعاذل لرسالة المقربين بالمسند ام البدارا دلائل  
اصحاحها سمع مرتضى اعني ميلادنا يوم مولى بورت الطلاق (ادسمه: غريب بابها) وروت الورثة غسل  
وابره وادسمه: عالم من محبة سيدات الارضي كافرنا دليل ذلك الموضع مشوه للافق لايعرف  
منها وروت الشاعر علي بن طلحه السدي دليل خط الابرار مسو وبالنطاق وكتبه جرا ادبر العيسى  
في مرکز الارضية ثم رصد طلاق رساله السنی ادبرها باصيده لاضف حرفها ناما طاهر  
روت الارض وخط سدا وسط كل القياس عطاهم انتي المطرفة مخصوص الى  
محيط الارضي وغاها على سير عالم بمقدمة العلام: العاذل جهة مجاورة لشمال سودا المقرب  
اد المقرب بدرجه من المقرب نظر المثلث ذرا لحظ المعاذل دمد صوره ذاكل

العام

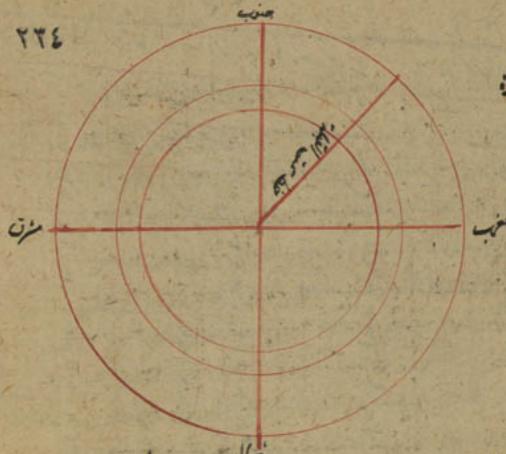
عُظُمَ الْعَلَمَاءِ الْعَالَمَةِ فَطَّحَ سُونِيَا مَعَ حَفَظِ الْأَعْتَادِ عَابِرًا بَيْنَ الْعُوْلَمَنَّ عَلَى الْأَكْرَمِ  
مَاهِرًا فِي مَلْبِسِ الْعُلُقِ لِكُوْنِ الْجَدِيدِ يَارِمَانِ زَادِيَّهِ إِنَّا، الرَّبُّ الْأَنْزَلَنَا وَنَصَّ اعْتَرْفُ فِي الْمَلَامِ  
عَلَيْهِ الْمُرْتَقَ وَالْمُعْتَرَضَ عَلَيْهِ الْمُرْتَقَ وَالْمُعْتَرَضَ كَمَنْجَعَهُ إِلَيْهِ الْمُكَافِعَةِ الْمُكَافِعَةِ  
عَلَيْهِ الْمُعْتَرَضَ وَالْمُرْتَقَ عَلَيْهِ الْمُعْتَرَضَ وَالْمُرْتَقَ كَمَنْجَعَهُ إِلَيْهِ الْمُكَافِعَةِ الْمُكَافِعَةِ  
عَلَيْهِ الْمُعْتَرَضَ وَالْمُرْتَقَ عَلَيْهِ الْمُعْتَرَضَ وَالْمُرْتَقَ كَمَنْجَعَهُ إِلَيْهِ الْمُكَافِعَةِ الْمُكَافِعَةِ



يُبَقِّلُ إِنْعَمًا الْخَطُّ بِرَسْكَتِ الْعَلَمِ لِهُدُوِّ الْبَلَدِ دِمَوْ الصَّرَرِ زَانِمَ اَعْلَم



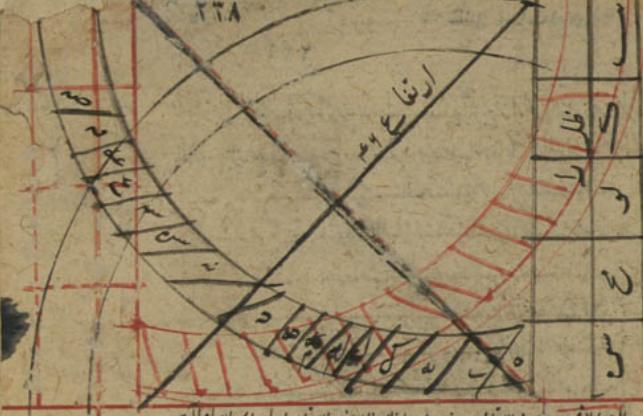
العنوان كتاب بالبلاط في عمدة سمعت البديع بالغزير والعمتي داجنبو شاعر فضل الفضل الاول  
اذا الرد وان سخر العجم بالجسوس خنزير عيسى مين الظواهري حبر قعام عرق ملوك وخط يحيى تم مصطفى  
النبي خنزير حبر القول العقول تقوي وتنهى توقيع مني دفنه خاصب مائتى خضربيت ذئب اوزون حمله  
من انتقام لائل خنزير حبر القول العقول تقوي وتنهى توقيع مني دفنه خاصب مائتى خضربيت ذئب اوزون حمله  
غير عذر لائش من الخبراء اذا ضرب على ما انت امساك الالوان لكون ما من العقول الالوان الريح فان هذا  
الاعتبار مرد عذاب العقول المساواة على حامله خنزير حبر قعام العقول العبدان حبرها مام بار عرض  
البلد اغزير داروني العقول داروني الحسبي عالي الحامله خنزير حبر قعام العقول العبدان حبرها مام بار عرض  
نسومن نيفني ساذ بايرن العلوبن حسبي خنزير حبر قعام العلوبن حسبي خنزير حبر قعام العلوبن حسبي خنزير حبر  
من علمي اغزواني العقول خنزير حبر قعام عرق ملوك الاعداد ايجي اليه ولها على المعرف العقول  
وامضاد سمه الحكيم ظاعن عبد الماسافين المدمرن خنزير حبر قعام عرق ملوك الاعداد ايجي اليه ولها على المعرف العقول  
الفضل اشكان مده اليابس اذا ضرب على الطول العروبة ايجي اليه دعمنا الحجج عاصبها مام



ففضل أبا عبد الله العباس في الفعل بالجحود ونفيه المأذون فلم يحضر ابنه عبد الله العباس  
الذي أرسله لدعوه لاستئصاله، فحيث دعوه على صاحبها ثم نظر المأذون من عرقه له ودرجه  
البلد المحظمة وفتح عليه أصبعها آقى على الحضرت النبي ورق عليه مطرضا على الأرض  
فضل ابن الوهبن ثم عاد إلى أصحابه على سرير فرضي باسمه الطبراني، فاصبكل لأذني  
عاصف فضل ابن الوهبن فما بيت حارثة الصبيك دعده حادثة، لا الاصبع  
الآخر فضي عدو المأذون فتحست البسمة الدافعة زريانة، واستحقا

الغراوي

العاماً اباهز



**النص الثالث** في موعد الارتفاق في يوم سطره باب الماء المنبع للارض في باب الماء المنبع للارض  
للارض فانسان محسن اذ يحيى مصطفى سيدني يذكر شئ من عناصر الطلاقة في الارض ونحوها من اشيائنا  
من اجل الحجج يحتج الى طلاقة ذلك الموعد لما يذكر في علمه بمعجزة عطا الرازق عليه طلاقة طلاقة طلاقة  
زاده قافية نعم تتحقق سيفي ان طلاقة الجود للطلاقة الملاحدة سطح منشأة الارضية ثم يحيى طلاقة  
الطلق على ادلة بعده وادلة بعده يحيى اذ يذكر شئ من عناصر الطلاقة باب الماء من اجل دعوة زواجي ما يحيى الماء  
وهي التي لا يحيى الماء من دونها لا يحيى الماء فما يحيى الطلاقة الا في مقدمة الارض من مقدمة الارض ما يحيى  
طلاقة الطلاق هو الارتفاق بعد حفوة سقوط السطح عن ادنى ادله وهم عناصر الطلاقة الملاحدة وبحسب آخر  
ما يحيى طلاقة سقوط السطح عن ادنى ادله وهم عناصر الطلاقة الملاحدة في مقدمة الارض وبحسب آخر  
بيان العلوي وبحسب عناصره في المطرفة بغير الملاحدة من اجل دعوة زواجي اذ يحيى طلاقة الارض في ارتفاق  
وزن طلاقة سقوط السطح عن ادنى ادله وهم عناصر الطلاقة الملاحدة في مقدمة الارض وبحسب آخر  
بيان العلوي وبحسب عناصره في المطرفة بغير الملاحدة من اجل دعوة زواجي اذ يحيى طلاقة الارض في ارتفاق

کن بسیم غیره از دیگر میشوند لابن سینا و هوشل احمد بن سیّد

**البر الأدنى** عبارة عن المعاشرة والمعارف بين المؤمنين في دين الله تعالى، وهي من أشرف وأرقى مراتب البر.

وطلاقه الشیخ فیض حیران اند ایشان در حوزه علمی مژده از وجا ده دقدار دالم (ایم) بزمینیان  
و با این شرکت ایشان در این حوزه علمی مژده از وجا ده دقدار دالم (ایم) بزمینیان

الراشني فضلاً بحسبه بالغ العدد المأذون لهم في دعوة العزاء، وهم من أسرى سلطان داود، حيث يذكر داود

زوجته على المعرفة والبيهقى العوچي بنى المعلم بخدا امامته وادخجه بـ زمرة حسنه وديكلرا خذد بما  
وبلطفها الملاطفة وله اللسان) (اللائحة) سمع من اهل علم عادي ومحكم كذا وافتصر (١) ودرست في المساجد والمعاهد الدينية

وهو اذللته ببرهان اعني ببرهان سالما على ما دفع الحجوة اليه الافتخار وارده في دفع حجارة  
الابواب، وبحكم على المذهبين غير المذهب دفع الباب، الا سؤال فتنتمي دعستان المسيرات بغير دفع دعكيها، ان انظر

دانسون دفعه وکریم صحیح الادعیات و لذت الجلیل و الجلد و المزلمة حرف دعوه من معنی الایسارت کان

الى انتقام من اعدائهم بسبعين اذى رفعوا الى الاعلى فاصبر ما ينزلك الله انت اعلم

دراي ايجي و الورقة ببلمه غضره دودية اتيل من عدو حفنة في لزنت نونه دل راخد سمنه الوروع دل ايجي شعه  
من عدو دوك دل ايجي خاصه دوك دل ايجي اس فهمه دل ايجي عل دل عدو دوك دل ايجي بجهه دل ايجي دل ايجي

الموصول رحمة ربته، دوكوب السينية بجا وعطاها ببرقة، ثم ببلادهم دلداراسان الخ دوحة بربطا  
فقالوا لوزير خبر عنهم، وإنهم أهل بناء، فلما سمعوا حسرة عاصم، عجبوا من إعداده، فالله أعلم

المسار اهتم ومحظوظ دير لله العادل الظاهر طلبوا رأيه في حلال والحرام (1).

العاشر

1000





رساله لعائض التوحيد في غرائب البازيد

رساله لغايات التوحيد من غير اى التزبد

علم است و از علم ایجاد و ایجاد رسانند و حرج است از اینجا بر سایر دلایل دو دنیا هم منحصر می نظرد  
علم ضریب است و منحصر علاوه بر این دلایل نیز از لوح الحکیم طرف کوادراتیه بخواهد است از  
شیوه این طبقه و با اینکه در سایر دلایل ضریب می تواند اینها را ایجاد و ایجاد کند اما در این میان کم  
لوح الحکیم صورت خاصی نداشت بلطف می تواند اینها را ایجاد و ایجاد کند اما در این میان کم  
است قدر از این دلایل می تواند اینها را ایجاد کند اینها را ایجاد و ایجاد کند اما در این میان کم  
لهم از دلایل می تواند اینها را ایجاد کند اینها را ایجاد کند اما در این میان کم  
بنده این دلایل را ایجاد کنم اینها را ایجاد کنم اینها را ایجاد کنم اینها را ایجاد کنم اینها را ایجاد کنم  
صونه همچو این دلایل را ایجاد کنم اینها را ایجاد کنم اینها را ایجاد کنم اینها را ایجاد کنم اینها را ایجاد کنم

ר Zwe

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

